

نمی آورد. متحد یا مؤتلف امروز صبح چه بسا به محض تاریکی هوای موضع دشمنی آشتی ناپذیر هزاران گلوله خمپاره بر زمین وزمان شلیک کند و پشته پشته کشته کشته... .

در سرزمینی که ۹۳ سال پیش (۱۹۱۹) از بریتانیا جدا و مستقل شد، هنوز آب خوش از گلوی کسی پایین نرفته است. دو نژاد سفید مرگب از پشتون ها، تاجیک ها، هزاره ها و نورستانی ها و نژادزد متشکل از ازبک ها، ترکمن ها، قرقیزها و مغولها، پس از گذشت یکصد سال از استقلال خود، هنوز نتوانسته اند قالب ملت به خود بگیرند و اساس دولتی باثبات و مقتدر را بنا نهند. نه مردم منطقه و جهان، که تندیس های زخمی بود نیز به حال نزار این مردم بلاکش زار می زنند!

آیا چنین موجود چند پارچه و نامنظمی می تواند در قالب قلبی واحد باضر باهنگی موزون عمل کند؟ پاسخ اقبال لاهوری مثبت است:

آسیایک پیکر آب و گل است  
ملت افغان در آن پیکر دل است  
در گشاد او گشاد آسیاست  
در فغان او فغان آسیاست

آیا واقعاً افغانستان - به تعبیر اقبال - دل یا هارتلند آسیاست؟ آیا نامی در افغانستان پیام آوری ثباتی و تشنج و تنش در آسیا، یا دستکم بخش میانی این قاره است؟ ممکن است افغانستان به لحاظ ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک هارتلند آسیا نباشد، اما بی گمان یکی از درجه های حساس آن هست. به دلیل همین اهمیت ژئوپلیتیکی، این مقاله به ارزیابی نیمه تاریخی در چارچوب بررسی سیاسی رویدادهای یک دهه اخیر افغانستان با تأکید بر ظهور و سقوط طالبان، می پردازد.

افغانستان سرزمین شگفت انگیزی است؛ موزه ای سرشار از عتیقه هایی به رنگ اقوام، قبایل، مذاهب و فرهنگ های گوناگون؛ کشوری با کوه های سر به فلک ساییده، در هم تنیده و از برف پوشیده، بانام پر مسمای «هندو کش»! که شاید دیرزمانی پیش از این، در مقام سنگربان یاد یواری برای دژی به اندازه یک سرزمین، هندو کشی کرده است؛ کوه هایی به درازای ششصد کیلومتر و پهنای یکصد کیلومتر، بر کشیده از سمت شمال شرقی به سوی غرب و جنوب با معاری چریک رو که بیش از نیمی از کشور را محصور ساخته تا کابل و قندهار و هرات احساس امنیت کنند. دره هایی شگرف که در هر یک از آنها پیش از پنج شیر توان فرمائی دارند. و دره ای به ژرفای پنج شیر، که می تواند هایورش ارتش سرخ روس ها و سپاه سیاه طالبان را در اعماق خود ببلعد.

سرزمینی تشنه، که رؤیای شیرین اتصال به دریا های آزاد را با کابوس تلخ انسداد در هم آمیخته است، با این همه قابلیت آن را دارد که دو قدرت ایران و پاکستان را به سه قدرت برتر روسیه، چین و هند پیوند زند؛ سرزمینی بکر که معادنش در سایه جنگ های قومی و نژادی با کره مانده است چنان که بر کسی دانسته نیست که میزان ذخایر گاز طبیعی، ذغال سنگ، آهن، نفت، مس، فلور، لاجورد، منگنز، سرب، بوکسیت، طلا، نیکل، کرم، یاقوت، مرمر، جیوه، لیتیوم، آلومینیم، قلع، تنگستن و... تا چه اندازه است.

کسانی از ژنرال های آمریکایی، جنگ در افغانستان را به نبرد رازناک با سایه ها تشبیه کرده اند و برخی دیگر با توجه به تغییر مواضع سریع نظامیان و سیاستمدارانی چون ژنرال دوستم و حکمتیار، صحنه منازعه افغانستان را میدانی تصویر نموده اند که در آن هیچ عهد و پیمانی تاغروب خورشید دوام

# افغانستان؛ پایان همایش بنیادگرایان؟

دکتر محمد قراگوزلو

## جنگ مسلمانان یا دعوی مرزی؟

دامن می زنند. ریشه این کشمکش ها را - که نمونه های فراوان آن در خاورمیانه دیده می شود - می باید در شیطنت امپریالیسم کهنه جستجو کرد. این اختلافات سرزمینی که هنوز هم در منطقه خاورمیانه وجود دارد، برخلاف نظر س. پ. هانتینگتون - در آخرین مقاله اش - به هیچ وجه درونمایه دینی و مذهبی ندارد، و نمی توان به آنها

یکی از مسائل تنش زا و همواره مناقشه برانگیز میان دولت های مسلمان نشین، اختلافات مرزی است که گاهی آمیزه ای از صبغه های قومی نیز به خود می گیرد و زدوخوردهای محلی را تا حد جنگ های ملی

«جنگ مسلمانان» اطلاق کرد.<sup>۲</sup> همچنان که کشمکش هند و پاکستان بر سر کشمیر فاقد هرگونه جنبهٔ دینی است به همان شکل و البته به گونه‌های مختلف این مناقشات در دیگر مناطق خاورمیانه نیز جریان دارد، از جمله: جنگ‌های گذشته میان دو یمن پیش از اتحاد؛ جنگ میان عراق و کویت بر سر چاه‌های نفت رمیله؛ تحرکاتی که در مناطق مختلف کردنشین ایران، عراق و ترکیه بارها به تنش میان این کشورها انجامیده است؛ فعل و انفعالات چند سال گذشته در آذربایجان؛ دعوای مرزی قطر و عربستان؛ مشکلات ایران و امارات بر سر جزایر سه‌گانه ایرانی تنب (بزرگ و کوچک) و ابوموسی؛ جنگ قره‌باغ میان آذربایجان و ارمنستان؛ اختلافات ایران و عراق بر سر خط مرزی اروندرود؛ و سرانجام آنچه به سرفصل این مقاله مربوط می‌شود، مسئلهٔ پشتونستان است که به اشکال گوناگون سرزمینی و قومی جای یابی برای پاکستان در افغانستان گشوده و در شکل‌بندی قدرت‌های سیاسی در این کشور نقش مهمی بازی کرده است. در واقع می‌توان گفت که پشتونستان روزه‌ای بوده است که پاکستان و سپس آمریکا از راه آن به دخالت مستقیم در جهت‌گیری‌های سیاسی دولت‌های ناپایدار افغانستان بپردازند و وارد این کشور شوند؛ گوا اینکه همسایگی افغانستان با ازبکستان و تاجیکستان نیز فرصت یا بهانهٔ مناسبی به دست شوروی (سابق) داده بود که حضور نظامی خود را در این کشور مصیبت‌زده توجیه کند.

### پشتونستان و اهرم قدرت

در سال ۱۸۹۳، انگلیسی‌ها که خود را برای خروج از هند و افغانستان آماده می‌کردند، با کشیدن خط دیوراند (Durand Line) میان پشتون‌ها و بلوچ‌های افغانستان و پاکستان فاصله انداختند. دعوای پشتونستان میان افغانستان و پاکستان و پشتیبانی نظامی - مالی آمریکا از پاکستان، نه فقط بارها به بی‌ثباتی در افغانستان انجامیده، بلکه سبب شده است که این دولت در جستجوی یافتن متحدی نیرومند ناگزیر دست کمک به سوی روس‌ها دراز کند. از سوی دیگر، هرگاه این فرایند رخ داده است، آمریکایی‌ها از

ترس بر باد رفتن منافع ژئوپلیتیک خود در صحنهٔ سیاسی افغانستان ظاهر شده و کوشیده‌اند توازن را به سود خود بر هم بزنند.

در پانزدهم مه ۱۹۵۹، وزارت امور خارجهٔ ایالات متحده یادداشتی منتشر کرد مبنی بر اینکه همیشه خط دیوراند را مرز قانونی افغانستان و پاکستان می‌شناسد.<sup>۳</sup>

زمانی که آیزنهاور رییس‌جمهور وقت ایالات متحده در ۲۵ فوریهٔ ۱۹۵۲ تصمیم به اعطای کمک تسلیحاتی به پاکستان گرفت کابل آن را تهدیدی برای امنیت ملی خود دانست و از ایالات متحده خواست کمک‌های مشابهی نیز در اختیار افغانستان قرار دهد. امضای پیمان دوجانبه در ۲۵ آوریل ۱۹۵۴ میان آمریکا و پاکستان، محمد داود نخست‌وزیر وقت افغانستان را واداشت تا برادرش محمد نعیم را برای تأمین تسلیحات مورد نیاز روانهٔ ایالات متحده سازد. در اکتبر ۱۹۵۵، نعیم با جان فاستر دالس وزیر خارجهٔ آمریکا دیدار کرد. دالس در این دیدار به نمایندهٔ دولت افغانستان گفت: «اعطای کمک نظامی به افغانستان مشکلاتی ایجاد خواهد کرد که این گونه کمک‌ها نمی‌تواند آنها را برطرف سازد. به جای درخواست تسلیحات، افغانستان باید مناقشهٔ پشتونستان را با پاکستان حل و فصل کند.» خودداری ایالات متحده از کمک تسلیحاتی به افغانستان محمد داود را واداشت تا خواهان کمک‌های نظامی و اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی شود. لویه جرگه‌ای که در نوامبر ۱۹۹۵ در کابل برگزار شد، سیاست جدید دولت افغانستان و محمد داود در خصوص ایجاد رابطه نزدیکتر با مسکو را تأیید کرد. در این میان رهبران کرملین نیز فرصت را غنیمت شمردند و ضمن اعلام همبستگی با افغانستان بیانیه‌ای منتشر کردند که مؤید مواضع روشن مسکو دربارهٔ پشتونستان بود. در این بیانیه تأکید شده بود: «ما با سیاست افغانستان در مورد مسئلهٔ پشتونستان موافق هستیم. اتحاد جماهیر شوروی از حل منصفانهٔ این مسئله که بدون توجه به منافع حیاتی مردم ساکن در پشتونستان امکان‌پذیر نیست پشتیبانی می‌کند.»<sup>۴</sup> در ۲۷ سپتامبر ۱۹۶۲، نعیم (برادر محمد داود) ضمن دیدار از واشنگتن با

### می‌توان گفت که

پشتونستان روزه‌ای بوده است که پاکستان و سپس آمریکا از راه آن توانسته‌اند به دخالت مستقیم در جهت‌گیری‌های سیاسی دولت‌های ناپایدار افغانستان بپردازند و وارد این کشور شوند؛ گوا اینکه همسایگی افغانستان با ازبکستان و تاجیکستان نیز فرصت یا بهانهٔ مناسبی به دست شوروی (سابق) داده بود که حضور نظامی خود را در این کشور مصیبت‌زده توجیه کند.

○ در سال ۱۹۹۲ که قدرت سیاسی در اختیار گروه‌های ائتلافی مجاهدان قرار گرفت، بسیاری کسان گمان کردند که صلح و آرامش در افغانستان شکوفه داده و دولت ضدد اشغالگران، باهمدلی و توزیع مسئولیتها، کشور را به سوی ثبات و امنیت و سازندگی رهنمون خواهد شد. اما گویی رهبران مجاهدان هنوز به آن در جه از عقلانیت، مصلحت بینی، مآل اندیشی، گذشت و بلوغ سیاسی لازم برای اداره کردن کشور نرسیده بودند.

جان. اف. کندی ملاقات کرد. در این دیدار کندی دولت افغانستان را به فاصله گرفتن از اتحاد جماهیر شوروی و عادی سازی روابط با پاکستان تشویق کرد. با این همه رهبری قدرت سیاسی در افغانستان دستخوش دودستگی شده بود. جناح طرفدار شوروی پیرامون محمد داود جمع شده بودند و همگرایان آمریکا از محمد ظاهر شاه حمایت می کردند. این کشمکش ها سرانجام در ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۳ به کودتای محمد داود و سرنگونی ظاهر شاه انجامید. رییس جمهور جدید (محمد داود) با همکاری جناح پرچم از حزب دموکراتیک خلق افغانستان قدرت را به دست گرفت و اتحاد جماهیر شوروی، ذوق زده از این کودتای کم هزینه، جمهوری افغانستان را به رسمیت شناخت و بی مقدمه و مطالعه وامی به مبلغ ۴۲۸ میلیون دلار برای بررسی و انجام طرح های عمرانی در اختیار دولت جدید قرار داد. در پی این حمایت آشکار، در همان سال ۶۰۰ میلیون دلار دیگر به بهانه تأمین بودجه برنامه پنجساله توسعه به حساب دولت متمایل به مسکو واریز شد. سمت گیری تمام و کمال محمد داود به سوی اتحاد جماهیر شوروی و احتمال نزدیک بلعیده شدن دولت کابل توسط مسکو، نگرانی های عمیقی در واشنگتن برانگیخت. آمریکایی ها سخت از به خطر افتادن دو همپیمان خود یعنی ایران و پاکستان هراسناک شده بودند. چنین دلهره ای در یادداشتی از سوی وزارت امور خارجه ایالات متحده منعکس شده است: «روابط دوستانه داود با اتحاد شوروی ممکن است تصویب معاهده قریب الوقوع تقسیم رودخانه هیرمند و نیز دسترسی به تسهیلات جاده ای و بندری را که شاه به افغانستان وعده داده بود به خطر اندازد. محتمل است که شاه هرگونه تهدیدی برای یکپارچگی پاکستان را تهدیدی برای ایران تلقی کند.»

در پی فشار همه سویه آمریکا، پاکستان و ایران، رییس جمهور خود خوانده افغانستان رفته رفته از مسکو فاصله گرفت. در نخستین روز نوامبر ۱۹۷۴، هنری کیسینجر - وزیر امور خارجه وقت آمریکا - با هدف عادی سازی مناسبات افغانستان و پاکستان و حل مسأله پشتونستان، وارد

کابل شد. کیسینجر در هشتم اوت ۱۹۷۶ نیز برای دومین بار به افغانستان سفر کرد. در جریان این دیدارها، آمریکاییان، کمک های اقتصادی چشمگیری در اختیار دولت افغانستان قرار دادند. به عقیده دولت آمریکا: «در سال ۱۹۷۷ روابط ایالات متحده و افغانستان بسیار خوب بود.» یک سال بعد، محمد داود به دعوت دولت آمریکا به آن کشور رفت و همکاری میان دو کشور تا حد افزایش بودجه آموزشی نظامی افسران افغانی توسط مستشاران آمریکایی به دو برابر، ارتقا یافت. بدین سان، پروسه خروج افغانستان از سیطره اتحاد جماهیر شوروی و آمریکاییز شدن دولت کابل به مرحله ای حساس رسید. محمد داود برای تسریع این فراگرد بخش بزرگی از اعضای مؤثر حزب دموکراتیک خلق را با نیروهای لیبرال اجتماعی راست گرا جایگزین کرد و کفه ترازو را به گونه کم سابقه ای به سود آمریکاییان سنگین نمود. بی گمان تکمیل چنین پروسه ای از نظر روس ها، به مثابه از دست رفتن افغانستان و ذوب شدن یک متحد ژئواستراتژیک در آغوش امپریالیسم آمریکا تلقی می شد؛ پدیده ای که منافع حیاتی روس ها را سخت دچار مخاطره می کرد و به عقیده صاحب منصبان کرملین به هیچ وجه قابل قبول نبود. چنین بود که مسکو بار دیگر دست به کار شد و در ژانویه ۱۹۷۷ محمد داود را فراخواند، تا لئونید برژنف بر سر او فریاد بکشد که: «همه آن مشاوران امپریالیست را از کشورتان بیرون کنید!» گفته می شود در جریان همان مشاجره، محمد داود با مشت بر میز کنفرانس کوبیده و خطاب به برژنف و اعضای حزب تجدیدنظر طلب گفته است: «افغانها صاحب کشور خودشان هستند و هیچ دولتی نمی تواند به آنان بگوید چطور امورشان را اداره کنند.» همین موضعگیری و چرخش به سوی آمریکا، سر محمد داود را بر باد داد. در ۲۷ آوریل ۱۹۷۸، در نتیجه ائتلاف دو حزب چپ گرای خلق و پرچم و حمایت بخشی از نیروهای حزب دموکراتیک خلق، دولت سرگردان افغانستان ساقط شد و حکومت کودتایی دیگری با عنوان جمهوری دموکراتیک افغانستان خبردار در برابر مسکو ایستاد.<sup>۵</sup>

عمر دولت جدید افغانستان به رهبری نورمحمد تره‌کی چندان نپایید. مناسبات پنهانی حفیظ‌الله امین نخست‌وزیر با آمریکاییان با یک رشته مقاومتها و شورشهای پراکنده در کابل و دیگر شهرهای بزرگ افغانستان از سوی گروه‌های اسلامگرا همراه شد تا در جریان یک مناقشه لفظی تره‌کی به قتل برسد و حفیظ‌الله امین زمام امور را به دست بگیرد. از نظر روس‌ها، امین جاسوس سیا بود و قصد داشت افغانستان را به دامان امپریالیسم آمریکا پرتاب کند. مسکو که تحت هیچ شرایطی تاب تحمل فراق کابل را نداشت، در رؤیای تکرار بهار خونین پراک، شکیبایی دیپلماتیک و محاسبات استراتژیک را فراموش کرد و با تانک و توپ و تشر به‌خانه همسایه کوچک خود یورش برد.

در آغاز این تهاجم نظامی شاید کسی گمان نمی‌برد که ویتنام دیگری همچون استخوانی تیز و برنده در گلوی امپریالیستی دیگر - سوسیال امپریالیسمی دیگر - گیر خواهد کرد. اما ظاهراً قرار بود که تاریخ - به گفته کارل مارکس - باز هم تکرار شود. و بدین سان تراژدی جنگ‌های هانوی، در کوه‌های قندهار به صورت یک کمدی سیاه تکرار شد.

دور تازه کشمکش بر سر قدرت سیاسی در افغانستان، در واقع رقابتی میان شوروی (سابق) و آمریکا بود که به دلیل خروج زبانه‌های آتش و ترکش‌های جنگ از مرزهای افغانستان، هیچ یک از دو ابرقدرت قادر به کتمان آن نبود. تحریم بازبهای المپیک تابستانی ۱۹۸۰ مسکو از سوی آمریکا و هم‌پیمانانش و حتی بخشی از کشورهای غیر متعهد از جمله ایران، پیشگیری از فروش هشت میلیون تن گندم به شوروی، توقف فروش تکنولوژی، محدود کردن امتیازات ماهیگیری در آبهای ایالات متحده و... از جمله اقدامات دولت کارتر در مورد رقیب به‌شمار می‌رفت؛ اقداماتی که گرچه چندان کارساز نبود، اما با آغاز تحولات موسوم به گلاسنوست و پرسترویکا در اتحاد جماهیر شوروی و گسترش مقاومت نیروهای اسلامگرای سیاسی، و ورود جدی‌تر آمریکا،

عربستان و پاکستان به میدان جنگ، عرصه کارزار برای ارتش شوروی به باتلاقی بزرگ و تمام عیار تبدیل شد. در آمریکا دموکرات‌ها تا آخرین لحظه از پس معضل گروگان‌های سفارتخانه خود در تهران برنیامدند و با تلخکامی از یک شکست بزرگ خارجی - از دست دادن شاه ایران، افتضاح عملیات طبس، و انفعال در برابر حضور نظامی رقیب در افغانستان - کاخ سفید را به جمهوری خواهان سپردند. دولت ریگان که با استراتژی جنگ ستارگان در صدد بهبود وضع آمریکا در خاورمیانه بود، نخستین اقدام خود را بر محور اخراج خفت‌بار روس‌ها از افغانستان متمرکز ساخت.

به گزارش روزنامه گاردین، دولت ریگان در یک تصمیم همه‌جانبه، طرح بزرگترین عملیات پنهانی پس از جنگ ویتنام را توسط سیا سازماندهی کرد و برای توفیق این عملیات نزدیک به هفتصد میلیون دلار در اختیار گروه‌های اسلامگرای افغانی، مستقر در پاکستان، قرار داد.<sup>۶</sup> افزون بر این کمک هنگفت، ایالات متحده بیش از چهارصد و سی میلیون دلار کالا برای مهاجران افغانی مقیم پاکستان ارسال کرد.<sup>۷</sup> در نیمه دوم سال ۱۹۸۰ کمکهای سیا به جبهه مقاومت ضد شوروی با در اختیار گذاشتن موشک‌های استینگر به ایستگاه تازه‌ای رسید. بنا به ادعای یکی از مقامات سیا، عملیات کمک‌رسانی مخفی ایالات متحده به مجاهدان افغانی در سال مالی ۱۹۸۹ بالغ بر ۳۵۰ میلیون دلار بوده است. این رقم، کم و بیش یک سال بعد تکرار شد. در مجموع، رقم بودجه عملیاتی که به منظور اخراج شوروی از افغانستان آغاز شده بود تا سال ۱۹۸۹ به دو میلیارد دلار بالغ گردید.<sup>۸</sup>

### پایان کار ارتش سرخ

اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ از دسامبر ۱۹۷۹ تا فوریه ۱۹۸۹ طول کشید. در این مدت نزدیک به ۱/۵ میلیون نفر کشته و در حدود شش میلیون نفر پناهجو و آواره به ایران و پاکستان سرازیر شدند. در سال ۱۹۹۰ اتحاد جماهیر شوروی فرو پاشید و پس از یک رشته تغییر و تحولات و استقلال کشورهای قفقاز و آسیای

○ پس از سلطنت نه ماهه حبیب‌الله خان در دهه ۱۹۳۰، برهان‌الدین ربانی نخستین رهبر تاجیک بود که می‌خواست افغانستان را با خط مشی سیاسی-فرهنگی ایران اداره کند.

مرکزی، افغانستان نیز دستخوش حوادث تازه‌ای گردید. دو سال بعد دولت دکتر نجیب‌الله - که بی‌حمایت مسکو سخت تضعیف شده بود - طرح صلح سازمان ملل متحد را پذیرفت و قدرت را به مجاهدان افغانی واگذار کرد.

## آغاز برادرکشی

در سال ۱۹۹۲ که قدرت سیاسی در اختیار گروه‌های ائتلافی مجاهدان قرار گرفت، بسیاری کسان گمان کردند صلح و آرامش در افغانستان شکوفه داده و دولت متحد ضد اشغالگران با همدلی و توزیع و تقسیم مسؤولیت‌ها، کشور را به سوی ثبات و امنیت و سازندگی رهنمون خواهد شد. اما گویی رهبران مجاهدان هنوز به آن درجه از عقلانیت، مصلحت‌بینی، مال‌اندیشی، گذشت و بلوغ سیاسی برای مدیریت کشور نرسیده بودند. در آوریل ۱۹۹۲ در پیشاور توافق شد که ریاست جمهوری بطور موقت به مجددی سپرده شود. صبغت‌الله مجددی نخستین رئیس دولت موقت مجاهدین، نه زمان و نه توان لازم را برای مهار کردن بحران داشت. مجددی، رئیس جبهه نجات ملی افغانستان، رهبر فرقه صوفیان نقشبندی، و از پشتونان بود. او در دوران کوتاه زمامداری خود می‌کوشید خویشاوندان و فرزندان خود را مصدر کارهای مهم دولتی کند. در پی برکناری موعود صبغت‌الله مجددی بر پایه توافق پیشاور، دولت موقت برای چهار ماه در هفتم تیر ماه ۱۳۷۱ به برهان‌الدین ربانی منتقل شد. ربانی، استاد سابق حقوق اسلامی در دانشگاه کابل که تحصیلات خود را در دانشگاه الازهر مصر به پایان برده بود، رهبر حزب جمعیت اسلامی و از چهره‌های موجه و خوش سابقه تاجیک به‌شمار می‌رفت. دولت ربانی به سرعت از سوی ایران، روسیه و هند، و سپس مجامع بین‌المللی به رسمیت شناخته شد. ربانی شش ماه پس از تحویل گرفتن قدرت از مجددی در هفتم دی ماه ۱۳۷۱ کوشید با تشکیل یک شورای حل و عقد خودساخته، ریاست جمهوری‌اش را به مدت دو سال دیگر تمدید کند. این اقدام که از یک سو با بی‌توجهی کامل نسبت به توزیع قدرت در میان دیگر گروه‌های جهادی نمود می‌یافت و از سوی دیگر

○ شش ماه پس از تشکیل دولت برهان‌الدین ربانی، پدیده‌ای به نام گلبدین حکمتیار (رهبر حزب اسلامی) در برابر او قرار گرفت و دست به عملیات ایدایی و نظامی بر ضد دولت جدید افغانستان زد. گفته می‌شود شمار مجاهدانی که به دست افراد حکمتیار به قتل رسیده اند بسی بیش از روسهایی است که به دست نیروهای حزب اسلامی کشته شده‌اند.

فعل و انفعالات سازمان اطلاعات و امنیت ارتش پاکستان (ISI) را نادیده می‌گرفت، ابتدا گزینه مخرب و واپسگرایی به نام گلبدین حکمتیار را در برابر او قرار داد و سپس زمینه‌های شکل‌گیری طالبان را تسریع کرد. چون روز روشن است که پذیرش حکومت برهان‌الدین ربانی، که آشکارا به ایران، روسیه و هند گرایش داشت برای آمریکا، پاکستان و عربستان نه تنها دشوار، که غیر قابل قبول بود. آمریکا و پاکستان که اهداف و منافع خاص خود را در افغانستان دنبال می‌کردند، برای بیرون راندن ارتش سرخ کم‌های مالی و تبلیغاتی کلانی در اختیار گروه‌های جهادی قرار داده بودند و بدین ترتیب نمی‌توانستند بپذیرند که در جریان تولید و توزیع قدرت در دولت جدید افغانستان سودی متناسب با آن سرمایه‌گذاری هنگامت عایدشان نشود. به همین دلیل تقابل با دولت ربانی از راه تضعیف آن آغاز شد و در این راه بهترین گزینه موجود حکمتیار بود. با آنکه حکمتیار بر پایه توافق پیشاور نخست‌وزیری افغانستان را به عهده گرفته بود، اما این سهم مناسبی برای آمریکا و پاکستان به حساب نمی‌آمد. آیا گلبدین حکمتیار می‌توانست با حمایت‌های همه‌جانبه مخالفان ربانی، گوی قدرت را از دست تاجیک‌ها برآید و منافع همسایه جنوبی (پاکستان) و حامی بزرگ خود (آمریکا) را تأمین کند؟ در غیاب گروه طالبان - که در حال شکل‌گیری بود - به هر حال گلبدین حکمتیار می‌توانست بهترین گزینه باشد.

## گلبدین حکمتیار و ملامحمد عمر:

### رونوشت برابر اصل!

زندگی سیاسی گلبدین حکمتیار سرشار از تناقض و افراط و تفریط بوده است. او فعالیت سیاسی خود را با روی آوردن به کمونیسم و پیوستن به حزب دموکراتیک خلق افغانستان آغاز کرد و پس از چهار سال به اسلام روی آورد و به دنبال قتل یک دانشجوی مائویست مدتی زندانی شد و پس از فرار از زندان، در پاکستان حزب اسلامی را عزم کرد. به نظر می‌رسد که در همان زمان حکمتیار به سازمان اطلاعات ارتش پاکستان

(ISI) متصل شده باشد. بدین اعتبار چندان عجیب نیست که وی ترجیح داد به جای تصدی پست نخست‌وزیری دولت ربانی، وی را ضداسلام بخواند و به عملیات ایدایی و نظامی برضد دولت جدید افغانستان بپردازد. گفته می‌شود شمار مجاهدینی که به دست افراد حکمتیار به قتل رسیده‌اند به مراتب بیش از تعداد روس‌هایی است که به دست نیروهای حزب اسلامی کشته شده‌اند. پیش از شکل‌گیری طالبان، نیروهای حزب اسلامی از مشارکت پاکستانی‌ها و عرب‌هایی که به صفوف مجاهدین پیوسته بودند برخوردار بود. از آنجا که همه اعراب و خارجی‌های حاضر در صفوف مجاهدین به گونه‌ای تحت فرماندهی اسامه بن لادن قرار داشتند، چگونگی ارتباط حکمتیار و بن لادن را از همینجا می‌توان ردیابی کرد. بدین اعتبار می‌توان حکمتیار و حزب اسلامی را نوعی جاده صاف کن طالبان دانست. حکمتیار که تا سال ۱۳۷۱ در صدد سرنگون ساختن دولت وابسته به مسکو بود، ناگهان با ژنرال دوستم - کمونیست سابق - و حزب وحدت از در دوستی درآمد تا جبهه واحدی تشکیل دهد. دوستم و حزب وحدت پیش از این هر دو از دشمنان حکمتیار بودند! وی علی‌رغم اینکه از اسفند ۱۳۷۱ تا دی ۱۳۷۲ در رأس دولت اسلامی افغانستان قرار داشت، بار دیگر به اتفاق ژنرال دوستم بر ضد ربانی وارد کارزار شد و کابل را تا سرحد بیست و هفت هزار نفر کشته به خمپاره و راکت بست. در پی به قدرت رسیدن طالبان، حکمتیار که دیگر مأموریتش پایان یافته تلقی می‌شد، از اساس منکر رسمیت دولت اسلامی افغانستان شد. پس از این ماجرا، نیروهای حزب اسلامی به علت قرابت بسیار زیاد، به صفوف طالبان پیوستند و حکمتیار به سان مهره‌ای سوخته در تمام این مدت در گوشه‌ای آرام گرفت و مسؤولیت به آتش کشیدن فرهنگ و تمدن افغانستان را به همفکران خود در گروه طالبان واگذار کرد. با اینکه بنا به شواهد فراوان نمی‌توان منکر سرسپردگی حکمتیار به ISI و سازمان‌های جاسوسی آمریکا بود، اما یکی از کمیته‌های ویژه کنگره آمریکا با انتشار گزارشی در سال ۱۹۹۲ CIA و ISI را به علت

سهل‌انگاری و غفلت از فعالیت‌های زیرزمینی حکمتیار سخت مورد حمله و انتقاد قرار داد. بنابراین گزارش، گلبدین حکمتیار در عین برخورداری از حمایت کامل CIA و ISI، برای KGB نیز کار می‌کرده است. در این گزارش نوزده صفحه‌ای که در مارس ۱۹۹۰ تنظیم شده، ISI حکمتیار را به منظور خدمت به حکومت نظامی ژنرال ضیاءالحق در پاکستان مورد حمایت قرار می‌داده است. حکمتیار در آن هنگام کاملاً مواضع جماعت اسلامی پاکستان و حکومت سعودی را دنبال می‌کرد. در سال ۱۳۶۸ که حمله مجاهدین به جلال‌آباد با شکست سنگینی روبرو شد و تلفات عظیم جانی برجای گذاشت، سوءظن‌ها به حکمتیار قوت گرفت و گفته شد که این شکست در سایه ارتباط وی با K.G.B صورت گرفته است.<sup>۱۰</sup> وابستگی احتمالی گلبدین حکمتیار به K.G.B از هر منظری که مورد ارزیابی و رد یا قبول قرار گیرد در یک نکته نمی‌توان تردید کرد و آن این است که پاکستانی‌ها پس از حدود دو سال سرمایه‌گذاری روی این مهندس نیمه تمام بغلانی، سرانجام او را به دلیل ناتوانی نظامی و نوسان‌های سیاسی در کنار پاندولیسیم ضد آمریکایی‌ها کردند و به ابتکار ژنرال حمیدگل رییس وقت ISI و ژنرال نصیرالله بابر - وزیر کشور دولت بی‌نظیر بوتو - شبه نظامیان طالبان را روانه افغانستان نمودند تا حافظ منافع آنان و همپیمانان آمریکایی و سعودی‌شان باشند. کابل در ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ به دست طالبان تسخیر شد.

### منافع پاکستان و پشتیبانی از طالبان

در اینکه پاکستان دارای منافع بسیار حیاتی و غیرقابل چشم‌پوشی در افغانستان است، تردیدی نیست. این موضوع از یک سو به همجواری دو کشور بازمی‌گردد - که البته وجود منافع مشترک را اجتناب‌ناپذیر می‌کند - و از سوی دیگر به موقع ژئوپلیتیک افغانستان و تأثیر مستقیم فعل و انفعالات سیاسی این کشور بر حیات سیاسی پاکستان مربوط می‌شود. پاکستان که از مشکلات بگرنج و حل‌نشده با همسایه مقتدر خود (هند) رنج می‌برد، نمی‌تواند نسبت به گشودن جبهه‌های تازه در

○ پیش از شکل‌گیری طالبان، همکاری پاکستانی‌ها و عرب‌هایی که به صفوف مجاهدین پیوسته بودند برخوردار بود. از آنجا که همه اعراب و خارجی‌ها حاضر در صفوف مجاهدین به گونه‌ای تحت فرماندهی اسامه بن لادن قرار داشتند، چگونگی ارتباط حکمتیار و بن لادن را از همینجا می‌توان ردیابی کرد. بدین اعتبار می‌توان حکمتیار و حزب اسلامی را نوعی راهگشای طالبان دانست.

○ مسائل کشمیر و پشتونستان به یک اندازه برای پاکستان اهمیت حیاتی دارد و هر یک از آنها می تواند امنیت ملی این کشور را دستخوش مخاطرات جدی سازد.

مرزهای شمالی اش بی تفاوت باشد. کشمیر و پشتونستان به یک اندازه برای پاکستان اهمیت حیاتی دارد و می تواند امنیت ملی این کشور را دستخوش مخاطرات جدی سازد. از یک منظر، چندان بعید نمی نماید که استراتژی پاکستان در خصوص افغانستان، از سیاست ژنرال ضیاءالحق مایه گرفته باشد. وی قصد داشت به آرزوی دیرینه افغان ها یعنی تشکیل پشتونستانی به ظاهر مستقل ولی در عمل وابسته به افغانستان در نواحی پشتون نشین شمال غربی و غرب پاکستان پایان بخشد. پس از تهاجم شوروی سابق در سال ۱۹۷۹ به افغانستان، فرصت یگانه ای برای ژنرال ضیاءالحق فراهم آمد تا با اندیشه پشتون گرایی افغانها که متعلق به دوران پیش از حمله شوروی بود مقابله کند. ضیاءالحق در پی آن بود که پشتون های دوسوی مرز ۲۴۰۰ کیلومتری افغانستان و پاکستان را در یک منطقه قومی فرامرزی گرد آورد و از آنها بعنوان اهرمی برای نفوذ در رهبری مقاومت افغانستان بهره گیرد.<sup>۱۱</sup>

در مورد وضع منطقه پشتون نشین افغانستان اطلاعات و آمارهای دقیقی در دست نیست. هر چند گفته می شود که پشتون ها به لحاظ جمعیتی اکثریت مردم افغانستان را تشکیل می دهند. اما حقیقت این است که تاکنون در افغانستان سرشماری انجام نشده است و برآوردها به شیوه سنتی بر اساس مصرف نان و غیره صورت گرفته است. ظاهراً سابقه ادعای اکثریت داشتن پشتونها - که می باید اکثریت اعضای کابینه های ائتلافی را نیز تشکیل دهند - به دوران سلطنت محمدظاهر شاه بازمی گردد. او که خود از طایفه درانی، پشتون تبار و البته فارسی زبان - است، با این توهم که مبادا فرهنگ مشترک فارسی دست آویزی برای افزایش نفوذ ایران و زنده شدن حقوق و دعاوی تاریخی شود و سلطنت وی را متزلزل کند، در دهه ۱۳۵۰ مدعی شد که پشتون ها در آن کشور اکثریت دارند و بر پایه این ادعا، قانون اساسی تازه ای را به تصویب «لویه جرگه» ای رساند که بیشتر اعضای آن از میان پشتون ها دستچین شده بودند. در این قانون اساسی زبان رسمی افغانستان از دری «فارسی» به

پشتو و دری تغییر یافت؛ هر چند در عمل زبان پشتو هرگز نتوانست جایگزین زبان و فرهنگ پرورده و غنی فارسی شود. این نکته پس از سالها سلطه طالبان و نسل کشی در مناطق هزاره و تاجیک نشین، زمانی به اثبات رسید که در مراسم انتقال قدرت به دولت برآمده از توافق بن، میلیون ها بیننده تلویزیون دیدند که حامد کرزای و اعضای دولتش سوگندنامه خود را به زبان فارسی قرائت کردند. در میان استان های افغانستان، فقط استان های همسایه پاکستان مانند ننگرهار، پکتیا، قندهار و هلمند پشتون هستند و از شهرهای بزرگ جز قندهار و جلال آباد شهر مهم پشتون نشین دیگری وجود ندارد.

روی هم رفته، پشتون ها مردمانی قبیله ای و اغلب کوه نشین و جنگاور هستند و اگر در گذشته به پشتوانه خصوصیات نظامی خود بر تاجیکان شهرنشین و دارای مدنیت تاریخی سلطه زورمدارانه داشته اند، قطعاً چنین فرایندی در آغاز هزاره سوم ایجاد حق نمی کند. از سوی دیگر، لویه جرگه ها معمولاً از نمایندگان قبایل و به عبارت دیگر ثروتمندان سنتی و خان ها تشکیل می شده و در میان آنان از نمایندگان تاجیک کمتر خبری بوده است، زیرا ساختار زندگی تاجیکان مانند کابلیان، هراتی ها، بلخیان و مزاریان، از بافت سنتی و عشیره ای بهره چندانی نبرده و قبیله ای و ایلی نبوده است.<sup>۱۲</sup>

جز این دو مقوله ژئوپلیتیکی (معضل کشمیر و پشتونستان)، پاکستان از دو جنبه دیگر سخت نیازمند حضور جدی در افغانستان است. پاکستان برای حل مشکلات اقتصادی خود نه فقط نیازمند پشتیبانی کشورهای ثروتمندی چون عربستان و امارات است، بلکه نگاهی به منابع سرشار نفت و گاز آسیای مرکزی نیز دارد و امیدوار است بتواند در منافع اقتصادی ناشی از انتقال این منابع به آسیای دور و دیگر نقاط جهان سهم داشته باشد. نفوذ سیاسی و نظامی در افغانستان امکان می دهد که محور افغانستان - پاکستان بتواند راه حل تازه ای در برابر راه حل اقتصادی و عملی ایران بعنوان محور اصلی توزیع بین المللی بخش بزرگی از منابع انرژی آسیای مرکزی مطرح کند. پاکستان از این راه همچنین می تواند با هزینه کمتری نیاز

○ گذشته از اهمیت بی چون و چرای پشتونستان برای پاکستان، این کشور از جنبه دیگری نیز در پی حضور فعال در افغانستان است. پاکستان برای حل مشکلات اقتصادی خود، به منابع سرشار نفت و گاز آسیای مرکزی چشم دوخته و امیدوار است بتواند در منافع اقتصادی ناشی از انتقال این منابع از طریق افغانستان-پاکستان به آسیای دور و دیگر نقاط جهان سهیم شود.

«عناصر ISI یا پرسنل نظامی پاکستان در افغانستان حضور نداشتند. طالبان يك پدیده بومی بود. باید به خاطر آورید که چرا طالبان توانستند وارد افغانستان شوند و به سرعت اکثر شهرهای این کشور را تصرف کنند. این بدان علت بود که مردم افغانستان آنها را پذیرفتند. باید به این موضوع توجه داشته باشید که چرا طالبان به صحنه آمدند و توانستند به سرعت بخش عظیمی از اراضی افغانستان را به تصرف خود در آورند و این که چرا مردم افغانستان آنها را پذیرفتند. متأسفانه از سوی دولت مجاهدین تلاش برای ایجاد يك دولت فراگیر در این کشور صورت نگرفت و این تجربه و تلاش به موفقیت ختم نشد. در فاصله زمانی سالهای ۱۹۹۶-۱۹۹۲ تلاش برای ایجاد يك دولت فراگیر در افغانستان صورت نگرفت. در آن دوره جنگ سالاران در سراسر این کشور به جنگ داخلی مشغول شدند. سرقت از مردم، بی قانونی، تعرض به زنان و بسیاری از نابسامانی‌های دیگر در آن دوران بر این کشور حاکم شده بود. در چنین فضایی گروهی که خود را طالبان می‌نامیدند در قندهار ظهور کردند. آنان توانستند آن منطقه را اشغال کنند و آرامش و نظم را احیا نمایند. حداقل در آغاز همین مسأله باعث شد تا طالبان مورد استقبال مردم قرار بگیرند... البته پس از آن، ارتکاب اشتباهات از سوی طالبان آغاز شد. سیستم طالبان، مانند سیستم‌های قبلی حاکم بر افغانستان، برای ایجاد يك دولت جامع و فراگیر در کشور گام بر نداشت. دیگر این که طالبان محدودیت‌های فراوانی به مردم تحمیل کردند. همین رفتارها باعث شد تا مردم رفته رفته حمایت خود را از آنان پس بگیرند. با این حال، آنهایی که در جامعه پاکستان از دیدگاه‌های مشابه طالبان حمایت می‌کردند بسیار اندک بودند. لذا وقتی که حکومت پرویز مشرف پس از حادثه یازده سپتامبر تصمیم گرفت تا به ائتلاف بین‌المللی ضد تروریسم بپیوندد، چند هزار نفر محدود در برخی شهرهای پاکستان به خیابان آمدند»<sup>۱۵</sup>

نه این دیپلمات پاکستانی در تهران و نه دولت متبوعش، علی‌رغم به رسمیت شناختن رسمی دولت طالبان و اعتراف تلویحی به همسویی

خود به نفت و گاز را تأمین نماید. از سوی دیگر، پاکستان تلاش می‌کند با پشتیبانی از سنی‌های افراطی منطقه به گسترش منطقه‌ای نفوذ اسلام غیرسیاسی از نوع عربستان در برابر اسلام مبارز شیعی یاری رساند. در چنین فرایندی، پاکستان هم خواست آمریکا در محدود کردن تفکر و نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه را تأمین می‌کند، هم نفوذ خود و عربستان در منطقه را افزایش می‌دهد، و هم تنش و آشوب گریزناپذیر در افغانستان را از مرزهای خود با آن کشور به مرزهای ایران و افغانستان منتقل می‌کند. با کنترل افغانستان، پاکستان کمک دیگری به آمریکا می‌کند و آن مهار کردن ماشین نظامی موجود در افغانستان است که حتی اگر زیر نفوذ ایران هم نباشد توان ضد آمریکایی بودن برخی عناصر اصلی آن نیرومند است و از درون آنها اسامه بن لادن‌ها رشد کرده‌اند و می‌کنند.<sup>۱۳</sup>

با این وصف، پس از آنکه در عمل ثابت شد گلبدین حکمتیار به لحاظ نظامی و تشکیلاتی نمی‌تواند نقش تعیین کننده‌ای در راستای حفظ منافع آمریکا و پاکستان در افغانستان بازی کند، پاکستانی‌ها به تراشیدن گزینه تازه و نیرومندی در قالب طالبان پرداختند. گروه طالبان دارای همه ویژگی‌های آرمانی پاکستانی‌ها بود و می‌توانست استراتژی‌های بر زمین مانده آنان را تحقق بخشد. دخالت مستقیم ISI در شکل‌گیری طالبان و حمایت و به رسمیت شناختن دولت مادون مدنیته طالبان و چشم فرو بستن بر همه جنایات این گروه از سوی پاکستان، عملاً مؤید این است که پاکستان رؤیاهای شیرین خود را در سلطه طالبان بر افغانستان جستجو می‌کرده است. با این همه، نکته حیرت‌انگیز، تحلیل يك دیپلمات پاکستانی از چگونگی ظهور طالبان و عدم دخالت پاکستان در این فرایند است. گویی خورشید را گذاشته می‌خواهد / با ساعت شماتپه‌دار خویش / بیچاره خلق را متقاعد کند / که شب از نیمه نیز / برنگذشته است.<sup>۱۴</sup>

این دیپلمات پاکستانی که شاید ضریب هوشی خوانندگان و مخاطبان ایرانی مصاحبه خود را دست کم گرفته است در گفتگو با یکی از جراید کشور - پس از سقوط طالبان - مدعی شد که:



نظری با گروه طالبان در خصوص تشکیل يك دولت فراگیر حاضر نیستند بپذیرند که تا چه اندازه در شکل گیری این گروه ایفای نقش کرده اند، تا در پی آن ناگزیر شوند، گذشته از شرمندگی تاریخی، غرامت‌های چنین حمایتی از يك گروه مادون مدنیت را به جیب وجدان‌های بیدار منطقه واریز کنند.

پشتیبانی پاکستان، عربستان و امارات متّحدۀ عربی از فرایند به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان اظهر من الشمس است. اینک که طالبان سقوط کرده اند و آمریکا از این گروه روی بر تافته، انتقاد از طالبان توسط پاکستان - که خود را همسو با آمریکا کرده است - چندان دشوار نیست؛ چنان که زدن چوب بر جنازه‌ای، یا فرود آوردن تبر بر درختی افتاده، سخت نیست. با کمی فرصت طلبی می توان همه عملکردهای ضدّ انسانی گذشته را توجیه کرد. چنین توجیهی از زبان همان دیپلمات این گونه بیان می شود: «شما باید میان سربازان ارتش منظم پاکستان و افراد پاکستانی تمایز قایل شوید. ممکن است افرادی بوده باشند که به لحاظ اشتراك دیدگاه‌های مذهبی با طالبان کیف و چمدان خود را بسته و به افغانستان رفته باشند. چنین افرادی وجود دارند. اما این قبیل افراد فقط به پاکستان تعلّق نداشتند. پاکستان همسایۀ افغانستان است. ما نمی توانیم در تمامی این مرز ۲۵۰۰ کیلومتری نیرو پیاده کنیم تا کسی وارد افغانستان نشود. [البته این دیپلمات نمی گوید چرا افراد پاکستانی فوق در جبهه نیروهای اتحاد شمال جنگیده اند و فقط به صفوف طالبان پیوسته اند. آیا می توان پذیرفت که در میان ده‌ها میلیون پاکستانی حتّی هزار نفر نیز طرفدار نیروهای اتحاد شمال یافت نمی شده است؟] جان واکر که يك آمریکایی بود در مزار شریف دستگیر شد. و این رویداد بدان معنا نیست که دولت ایالات متّحده در کنار طالبان جنگیده باشد. افرادی از آلمان، کشورهای عرب و دیگر مناطق جهان بر اساس سلیقه فردی خود به افغانستان رفتند.»<sup>۱۶</sup>

چنین اظهار نظری از سوی يك دیپلمات باتجربه، از دید ما توهین به شعور خواننده و مخاطب تلقی می شود. دستکم می توان با اندکی

کنکاش در فولکلور و فرهنگ عامیانه ایران اصطلاح «خود را به کوچه علی چپ زدن» برای توصیف آن دست و پا کرد. این دیپلمات باید توجه داشته باشد که سخن از حضور يك آمریکایی یا آلمانی یا صد نفر مزدور چینی و سودانی در صفوف بن لادن یا طالبان نیست. حقیقت بسیار فراتر از این عوامفریبی هاست. پاکستان سالها با حمایت مستقیم و غیر مستقیم از مدارس دینی جمعیت العلماء اجازه داد طلبه‌های افغانی در این مدارس دوره‌های مختلف نظامی و ایدئولوژیک را بگذرانند. پاکستان با بهره گیری از همین طلاب افغانی - که حضور گسترده‌ای در مدارس دینی آن کشور داشتند - توانست يك نیروی نظامی عمده را خلق و سازماندهی کند. گذشته از نوع ارتباط ISI با حکمتیار و ملا محمد عمر و دیگر رهبران طالبان، پاکستان از لحاظ سیاسی - تبلیغاتی نخستین کشوری بود که از برآمدن طالبان در افغانستان آشکارا اعلام رضایت کرد و پس از اشغال کابل، طالبان را به رسمیت شناخت. پاکستانی‌ها بسیار کوشیدند تا در سازمان ملل و دیگر سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی کرسی قدرت سیاسی افغانستان را از دولت ربّانی و خلافت ملا محمد عمر تغییر دهند. از دید نظامی نیز این نکته پنهان کردنی نیست که در جنگ‌هایی که يك سوی آن نیروهای طالبان بوده اند بسیاری از سربازان ارتش پاکستان کشته شده اند یا به اسارت جبهه اتحاد شمال در آمده اند. فراتر، هوایماها و تانک‌های پاکستانی در جریان پیشروی‌های طالبان به کمک این گروه آمده و از آنان حمایت کرده اند. در سالهای ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ شمار سربازان پاکستانی که برای طالبان می جنگیدند به ۳۰۰۰ نفر می رسید. ۱۷ پس از رویداد تروریستی ۱۱ سپتامبر، رییس ISI از طرف ژنرال پرویز مشرف چندین بار با ملا محمد عمر ملاقات و نقش واسطه را میان دولت پاکستان و گروه طالبان بازی کرد. آیا عجیب نیست که در چنین مواقعی به جای مسؤول دیپلماسی پاکستان - وزیر امور خارجه - رییس يك سازمان اطلاعاتی - امنیت و وظیفه گفتگو و پیغام رسانی را به عهده بگیرد؟ دیپلمات پیش گفته در توجیه این موضوع می گوید: «ما باید کسی را می فرستادیم که احتمال

○ پاکستان تلاش می کند با پشتیبانی از سنی‌های افراطی منطقه، به گسترش نفوذ تفکرات اسلامی از نوع اسلام عربستان در برابر اسلام مبارز شیعی یاری رساند. در چنین فرایندی، پاکستان هم خواست آمریکا در محدود کردن نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه را تأمین می کند، هم نفوذ خود و عربستان را در منطقه افزایش می دهد، و هم تنش و آشوب گریز ناپذیر در افغانستان را از مرزهای خود با آن کشور به مرزهای ایران و افغانستان منتقل می کند.

و توان سخن گفتن با طالبان را داشته باشد [شما بخوانید دوست، حامی، همکلاس یا مربی ملامحمد عمر] که آنها سخنان او را بفهمند. شاید بگویند که ما می‌توانستیم وزیر خارجه خود را یا کسی دیگر را بفرستیم... ما باید کسی را می‌فرستادیم که مورد وثوق و اطمینان آقای مشرف می‌بود [یعنی وزیر خارجه مورد اعتماد رییس حکومت پاکستان نبوده است!!] شاید اگر کس دیگری، غیر از رییس سرویس اطلاعاتی ما به نزد ملامعمر می‌رفت، او فکر می‌کرد که پیام مستقیم آقای مشرف آن چیزی که آن فرستاده می‌گفت، نباشد. «<sup>۱۸</sup> شگفتا! چه چیز را باید باور کرد؟ ما می‌گوییم شما مختارید هر کدام را مایلید باور کنید. اما ما ترجیح می‌دهیم این گزینه را که میان رییس آی.اس.آی. پاکستان و ملامحمد عمر گذشته از همزبانی، همدلی نیز حاکم بوده است انتخاب و باور کنیم.

گذشته از دخالت پاکستان در ساختن و روی کار آوردن طالبان - که به هیچ‌وجه نمی‌توان از آن چشم پوشید - عربستان نیز نقش غیرقابل انکاری در شکل‌بندی اولیه و تثبیت موقعیت سیاسی - نظامی طالبان داشته است.

عربستان، پاکستان و امارات سه کشوری بودند که حکومت طالبان را به رسمیت شناختند و از این راه تبلیغات سیاسی گسترده‌ای برای جانانداختن این رژیم انجام دادند. افزون بر انگیزه‌های دینی - که به گونه‌ای، اسلام طالبانی را در برابر جمهوری اسلامی ایران قرار می‌داد - می‌توان گفت که دسترسی به منابع، ذخایر و بازارهای آسیای مرکزی، از جمله مهمترین اهداف اقتصادی عربستان در پشتیبانی از طالبان بوده است. بدین اعتبار این نکته نیز قابل توجه است که نقش عربستان در قدرت‌یابی گروه طالبان بطور مشخص از لحاظ مالی و اقتصادی حائز اهمیت است. عربستان تأمین‌کننده اصلی نیازهای مالی مدارس دینی گوناگون در پاکستان بوده است. همچنین این کشور پس از آغاز عملیات نظامی طالبان در فتح قندهار، جلال‌آباد و دیگر استان‌ها، حمایت‌های مالی خود را از این گروه افزایش داد. برپایه برخی تخمین‌ها، طالبان در سالهای ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ برای تداوم فعالیت‌ها

و عملیات خود ماهانه به هفتاد میلیون دلار نیاز داشته‌اند. به نوشته نشریه هندی «تحلیل استراتژیک»، بخش بزرگی از این بودجه از سوی عربستان تأمین می‌شده است.<sup>۱۹</sup> نیوزویک در یکی از گزارش‌های خود پیرامون این موضوع می‌نویسد: «ریاض مهمترین منبع مالی طالبان است.»<sup>۲۰</sup> در سفر ملامحمد عمر به عربستان و دیدار وی با مقامات آن کشور، ریاض مبلغ ده میلیون دلار در اختیار طالبان قرار داد.<sup>۲۱</sup>

برای از پا انداختن دولت نویای برهان‌الدین ربانی، عملیات گسترده حکمتیار با هماهنگی ISI و سپس یورش طالبان با کمک‌های همه‌جانبه اقتصادی - سیاسی کشورهای پیش‌گفته با چراغ سبز آمریکا، کافی بود.

### برآمدن طالبان

ظهور و رشد و گسترش طالبان از دو عامل بیرونی (منافع قدرت‌های خارجی) و مجموعه‌ای از رخنمودهای داخلی افغانستان با توجه به زیرساخت‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی این کشور، شکل بسته است. بررسی علمی، جامع و بیرونی ظهور طالبان از سپتامبر ۱۹۹۴ ایجاب می‌کند که برای پی بردن به چگونگی وقوع این حادثه تلخ مؤلفه‌های کیفی از قبیل شکنندگی اجتماعی، سنت‌های پایدار و انعطاف‌ناپذیر مذهبی، فقر فرهنگی و اقتصادی، تعصب قبیله‌ای و سلحشوری عشیره‌ای، سخت‌گیری اخلاقی، ساخت کشمکش پرور قومی - ملی - مذهبی، ارجمندی جنگ در باور و اذهان افغان‌ها و نیز دخالت بازیگران خارجی که مقاصد، منافع، دیدگاه‌ها، اولویت‌ها و نگرانی‌های نامتقارن، متفاوت و متعارض دارند، مورد توجه قرار گیرد. عناصر مزبور بعنوان سرچشمه‌های بنیادین شکل‌گیری جریان سنت‌گرای طالبان در سایه دورویداد تسریع‌کننده زیر فرصت بروز یافته است:

الف) فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و قطع حمایت این کشور از رژیم نجیب‌الله؛  
ب) پیدایش جمهوری‌های مستقل از بطن اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و نیاز آنها به برقراری روابط سریع و آسان بین‌المللی.

○ پس از آنکه در عمل ثابت شد گلبدین حکمتیار از دید نظامی و تشکیلاتی نمی‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در راستای حفظ منافع آمریکا و پاکستان در افغانستان بازی کند، پاکستانی‌ها به ساختن و پرداختن گزینه تازه و نیرومندی در قالب طالبان دست زدند. گروه طالبان دارای همه ویژگی‌های دلخواه پاکستانی‌ها بود و می‌توانست استراتژی‌های بر زمین مانده آنان را تحقق بخشد.

○ دخالت مستقیم سازمان اطلاعات ارتش پاکستان (ISI) در شکل‌گیری طالبان، به رسمیت شناختن دولت متحجر و واپس‌گرای طالبان و چشم‌فرو بستن بر همه جنایات این گروه از سوی پاکستان، مؤید این نکته است که پاکستان تحقق رؤیاهای شیرین خود را در سلطه طالبان بر افغانستان می‌دیده است.

این گونه نیازها و زمینه‌های مساعد را برخی قدرت‌های خارجی چون پاکستان و عربستان به خدمت سیاست خود گرفتند. البته پیش از پاکستان، وهابیان عربستان از سال ۱۹۸۴ تبلیغات گسترده‌ای در پاکستان، افغانستان و آسیای مرکزی به راه انداخته بودند و بطور مشخص از آن سال، سیل روزافزون اعراب داوطلب به افغانستان سرازیر شد. این در حالی بود که رهبران عربستان و شیوخ خلیج فارس مبالغ‌ه‌نگفتی به منظور ساختن مدارس مذهبی و انتشار کتابهای معین برای آموزش طلاب افغانی در پاکستان اختصاص داده بودند. این زمینه عقیدتی مهم‌ترین عنصر الهام‌بخش پاکستان در سال ۱۹۹۴ گردید تا جهت حمایت خود را از گلبدین حکمتیار به ملامحمد عمر تغییر دهد.<sup>۲۲</sup> از سوی دیگر، نگاه به فعل و انفعالات منطقه از زاویه ژئوپلیتیک و در تنگنا قرار گرفتن ایران از سوی همسایگان، می‌تواند ما را به رهیافتی دیگر در تحلیل شکل‌بندی طالبان مجاب سازد. حقیقت این است که استراتژی آمریکا در برخورد با دولت ایران، در لایه‌های پیدا و پنهان گونه‌ای محاصره ژئوپلیتیک توسط دولت‌های هم‌جوار باز تولید می‌شود. دولت ایران با عراق، ترکیه، پاکستان، آذربایجان، شیخ‌نشین‌های جنوب خلیج فارس چالش‌های مختلف مرزی، مذهبی، قومی، اقتصادی، سیاسی و نظامی دارد. در این میان دولت برهان‌الدین ربانی به دلیل خاستگاه قومی مذهبی و ملی خود می‌توانست بعنوان یک متحد ژئواستراتژیک در جهت حفظ منافع منطقه‌ای ایران عمل کند. همان‌گونه که به قدرت رسیدن طالبان توانست، برخلاف این فرایند حرکت کند و امنیت ملی ایران را به مخاطره افکند. از این منظر، ناگزیر باید پذیرفت که ریشه‌یابی دلایل اصلی رشد طالبان با ابزار منطقه‌نگری و با حساسیت نسبت به منافع ملی ایران نشان می‌دهد که «طالبان محصول جریان وسیع، هدایت شده و بلندمدتی هستند که یک سر آن به سیاست مهار دوگانه آمریکا و محاصره همه‌جانبه ایران پیوند دارد و سر دیگر آن به منافع استراتژیک و اقتصادی بعضی از کشورهای منطقه به ویژه پاکستان بسته است. واقعیت این است که دولت آمریکا با وجود

مخالفت‌های مستقیم و غیرمستقیم بسیاری از دولت‌ها، سیاستمداران و حتی برخی از دولتمردان آن کشور، با سیاست مهار دوگانه و انتقاد از آن، از زوایای سازنده نبودن آن، بنیان نادرست آن در قائل شدن نقش یکسان برای ایران و عراق در منطقه و نیز انعطاف‌ناپذیری آن هنوز پیشبرد سیاست مهار دوگانه را در دستور کار خود دارد. تلاش‌های سیاستمداران دولت ایران در تقلیل جو تنش نیز نتوانسته است این سیاست را مهار کند. بخصوص به این دلیل که منافع اسرائیل به شکل گسترده و سنگینی بر سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه سایه انداخته است.<sup>۲۳</sup> افزون بر آنچه گفته شد، ظهور پدیده طالبان‌نیم در متن بنیادگرایی، می‌تواند مولود پدیده‌های دیگری نیز باشد که البته در بررسی و باز نمود این ماجرا کمتر مورد توجه قرار گرفته است. نبود دموکراسی، یکی از دلایل نضج گرفتن جنبش‌های بنیادگراست. در همین ارتباط حضور همه جانبه آمریکا و پشتیبانی آن از دولت‌های غیر دموکراتیک منطقه و دولت اسرائیل، در کنار ترس‌ها و عوارض منفی جهانی شدن، بویژه در عرصه اقتصاد و اعمال دکترین نظام تازه جهانی، از دیگر دلایل رشد جنبش‌های بنیادگرا و ظهور طالبان تلقی می‌شود. در واقع مقاومت‌های پراکنده‌ای که در برابر حضور ناموجه آمریکا از چند دهه پیش با شکل‌گیری جنبش اخوان‌المسلمین آغاز شد، به شکل‌گیری گروه‌های بنیادگرا و گسترش خشونت در خاورمیانه کمک کرد.

«مبارزه جویی و فداکاری برای آرمان‌هایی مثل آزادی فلسطین و مبارزه با استعمار در همین راستا تعریف می‌شود. جنبش اخوان‌المسلمین در دهه ۴۰ و ۵۰ میلادی به شدت درگیر این گونه کنش‌های حاد بود. این نوع عملکرد را هر مسلمانی می‌تواند انجام دهد و اطلاق خشونت بر آن، چندان موجه نیست. گونه دیگر افراط‌گرایی، خشونت علیه نظام سیاسی است. یعنی فعالیت برای سرنگون کردن یک حاکمیت. این گرایش به لحاظ تاریخی، ریشه‌هایی در شبکه مخفی اخوان‌المسلمین دارد. گویا اینکه نمی‌توان این مبنا را اثبات کرد، اما قطعاً این مسأله با اندیشه‌های

سیدقطب آغاز شد. او در کتاب «معالم علی الطریق» وجود شبکه‌های مخفی و نیروهای پیشتاز مبارز در جهت دگرگونی نظام جاهلی و جایگزینی نظام اسلامی را تجویز کرده بود. در برهه دیگر، خشونت، شباهت بسیاری با ترور دارد؛ کور کورانه انجام می‌شود؛ لزوماً علیه نظام یا کارگزاران سیاسی آن نیست، بلکه مستقیماً علیه مردم عادی و بی‌گناه است. خشونت در این تلقی، فی‌نفسه مقدس است. مهم نیست هدف این خشونت چه کسی است بلکه ذات خشونت اهمیت دارد و مقدس است. این فاز جدید خشونت‌طلبی در میان بنیادگرایان، کاملاً جدید است و در ادوار پیش سابقه ندارد و از دهه ۹۰ شروع می‌شود. مهاجرت جنبش‌های اسلامی عربی به سرزمین افغانستان و آموزش‌هایی که در آن جا داده می‌شود پدیده‌ای به نام اعراب افغانی یا «افغان العرب» را به وجود می‌آورد. همین گروه‌ها موج جدید خشونت‌گرایی تروریستی را آغاز کردند. با جدا شدن بن‌لادن از عربستان و تشکیل گروه‌های رادیکال و سپس رفتن آنها به افغانستان خشونت کور کورانه شدت گرفت. ریشه تئوریک این موج جدید خشونت اندیشه‌های وهابیت است که خود در تصفیة شیعیان گشاده دستی می‌کردند. از آنجا که افغانستان سالها کانون مبارزه با کمونیسم و الحاد جهانی بود، لذا همه آرمان‌خواهان اسلامی را به خود می‌خواند. به‌علاوه بنیادگرایان معمولاً در کشورهای خود با محدودیت‌هایی مواجه هستند و از این رو به سرزمین آزاد مهاجرت می‌کنند تا فعالیت‌های خود را بهتر سازماندهی کنند. به این ترتیب این طیف از دهه ۸۰ به بعد، کم‌کم به افغانستان آمدند. این کشور هم میدان مناسبی برای جهاد علیه کفر بود و هم محیط مناسبی برای استقرار اردوگاه‌های آموزشی‌شان در حوزه‌های نظامی و تبلیغاتی. در واقع بازسازی تشکیلات جریان بنیادگرا از جهان عرب به افغانستان منتقل شد. گروه‌هایی از اردن، الجزایر، مصر، یمن، عربستان، امارات، آسیای میانه، کشمیر و... به افغانستان رفتند و جزوات و نشریات زیادی چاپ کردند. مصری‌ها مدت‌ها نشریة الطلیعه را در افغانستان چاپ می‌کردند.<sup>۲۴</sup>

همچنین نگفته نباید گذاشت که ترکش‌های جهانی شدن در طالبانی شدن جهان - و ظهور و رشد گروه طالبان در افغانستان - سهم و مؤثر بوده است. جهانی شدن اقتصادی به ناامنی اقتصادی دامن می‌زند. تکثیر و هویت فرهنگی را می‌فرساید و به حریم آزادی‌های سیاسی شهروندان یورش می‌برد و همین امر زمینه رشد بنیادگرایی و تروریسم را در سطوح مختلف فراهم می‌آورد. بنیادگرایی یک واکنش سخت فرهنگی در برابر جهانی شدن است که جوانان خشمگین و از خودبیگانه در جوامع استعمارزده نسبت به فرسایش هویت و امنیت، از خود نشان می‌دهند. مردمان محرومی که امنیت اقتصادی خود را در پی جهانی شدن از دست داده‌اند، برای حفظ امنیت خود به نهادهای مذهبی سیاست‌زده رو می‌آورند و از ملت‌گرایی افراطی استفاده می‌کنند.<sup>۲۵</sup>

در هر صورت، پدیده طالبان بر بنیاد زمینه‌های پیش‌گفته مجال ظهور و رشد یافت و در سپتامبر ۱۹۹۴ تحت لوای «مبارزه برای امنیت» از مرزهای شمالی پاکستان به افغانستان یورش برد. در همان سال، شهر استراتژیک قندهار به علت نزدیکی ساختارهای قبیله‌ای و ایلی (پشتون‌نیم) با صورت‌مندی طالبان، توسط این گروه تسخیر شد و تا لحظه سقوط و هزیمت طالبان بعنوان مهمترین پایگاه ایفای نقش کرد. طالبان در دسامبر ۱۹۹۵، با تقویت صفوف خود و بهره‌گیری از استهلاک دولت ربّانی، استان غیر پشتون‌نشین هرات در کنار ایران را تسخیر و سال بعد نیز کابل را فتح کردند. پیش از اشغال کابل هنوز پدیده طالبانیسم نه از سوی دولت ربّانی و نه از جانب ایران، هند و روسیه چندان جدی گرفته نشده بود. آیا آمریکا و متحدانش در منطقه می‌دانستند که با بذر نفرت طالبان چه کاشته‌اند و چه محصول مسموم و خطرناکی در افغانستان درو خواهند کرد؟ تسلط طالبان بر بیشتر نقاط سرزمین افغانستان - جز بخش‌های شمال منتهی به تاجیکستان از جمله دره پنجشیر - جهان را فقط تا حدّ به رسمیت نشناختن این گروه مادون‌مدنیّت به واکنش واداشت. ظاهراً کسی از عمق فاجعه خبر نداشت و نمی‌دانست که همایش بنیادگرایان افراطی چه پیامدهای مهلکی برای صلح و ثبات

○ گذشته از ارتباطات انکارناشدنی ISI با حکمتیار و ملا محمد عمر و دیگر رهبران طالبان، پاکستان از لحاظ سیاسی - تبلیغی نخستین کشوری بود که از برآمدن طالبان در افغانستان آشکارا اعلام رضایت کرد و دولت طالبان را به رسمیت شناخت. همچنین پاکستانیها بسیار کوشیدند که در سازمان ملل متحد و دیگر نهادهای بین‌المللی، کرسی افغانستان را از دولت ربّانی بگیرند و به خلافت ملا محمد عمر بسپارند.

## مرکزیت طالبان

گذشته از تضعیف رقیب، بر قدرت خود بیفزایند. فرماندهانی چون بشیر سالنگی، غفور و عزیزالله از میان نیروهای زیر فرمان احمدشاه مسعود، خود را به درهم و دینار و دلار به طالبان فروختند و کسان دیگری از جمله گل محمد پهلوان و عبدالملک از گروه عبدالرشید دوستم، و حاجی دلجو از «حزب وحدت» کریم خلیلی به سادگی از سوی طالبان تطمیع شدند. در سالهای ۹۴-۹۲ که آتش اختلاف و جنگ داخلی در سراسر افغانستان شعله می کشید، پیمان ها گاه از صبح تا شب نیز نمی پایید. در این سالها نام مردی سخت مرموز که هیچ کس تصویری از او ندیده بود، بعنوان رهبر طالبان، بیش از همه بر زبان ها می چرخید: «ملا محمد عمر». آیا این نکته منطقی است که فردی سالها در دستگاه I.S.I پاکستان، پیشکار ژنرال حمید گل باشد، اما آمریکایی ها و پاکستانی ها تصویری از او نداشته باشند؟ شخصیت ملا محمد عمر تاکنون که بساط طالبان در افغانستان برافزاده، در چنان هاله ای از رمز و راز پیچیده شده است که بعضی از خیالپردازان تا آنجا حس گمانه زنی و نیروی تخیل خود را وسعت داده اند که بگویند: «ملا محمد عمر و بن لادن، یک نفرند!!» به هر حال، در مورد ملا محمد عمر تا امروز شرح حال چندان روشنی ارائه نشده است. فقط اندک زمانی پیش از سقوط طالبان، خبرنگار نشریه عربی «المجله» که خود را با مشقت فراوان به قندهار رسانده بود، ضمن گفتگو با رهبر طالبان، گزارشی کوتاه از حال و مال وی نیز به دست داد و از جمله خاطر نشان کرد: «ملا عمر ۴۵ سال دارد. مردی آرام و کم حرف است. چشم راستش را در مبارزه با ارتش شوروی از دست داده؛ قد بلند و لاغر است و ریش مشکی و پریشتی دارد. دستار سیاه به سر دارد و لباسی که به تن می کند شبیه به همان لباسی است که به نوعی مشخصه مقامات طالبان محسوب می شود. ملا عمر هیچ علاقه ای به هم صحبت شدن با افراد بیگانه ندارد مگر در دیدارهای کاری و آن هم خیلی کوتاه. وی کلاً با عکس گرفتن مخالف است. جنبش طالبان نیز با استناد به آرای برخی علمای پاکستانی عکس گرفتن را حرام می دانند. تصاویر نادری از ملا عمر در تعدادی از نشریات

رهبران سیاسی - مذهبی طالبان از میان افراد و جریان های متعصب اسلامی و سخت واپسگرای استان های جنوبی قندهار و ارزگان برخاسته بودند. خان ها و رهبران قبایل این مناطق، از آن رو که در توزیع قدرت سهم زیادی در دولت ربانی به دست نیاورده بودند و به سبب دشمنی دیرینه با تاجیک ها، به سرعت در صفوف طالبان جذب شدند. مردم این استان ها نیز، ناامید از تثبیت قدرت سیاسی و در هراس از ناامنی روزافزون، مقدم طالبان را گرامی داشتند. روی هم رفته می توان گفت که هسته اصلی و مرکزیت طالبان از چند طیف مشخص شکل بسته بود:

(الف) طلاب مراکز دینی اهل سنت پاکستان وابسته به تشکیلات جمعیت العلماء. اینان کم و بیش در زمان حضور روس ها نیز وارد عرصه «جهاد مقدس» شده بودند و از سوی سازمان «حرکت انقلاب اسلامی» به فرماندهی مولوی محمد نبی تغذیه می شدند و خود نیز گروه «تنظیم طلاب» را در بطن سازمان پیش گفته، تشکیل داده بودند. ملا محمد عمر از اعضای سازمان «حرکت انقلاب» بود.

(ب) پس از ایجاد اختلال در تقسیم قدرت و شکست ربانی در فرایند «کشور - ملت» سازی از راه ایجاد یک دولت فراگیر، احزاب جهادی ضد تاجیک دست به جنگی فرسایشی با دولت ربانی زدند و به موازات تضعیف این دولت و از آنجا که خود نیز به تنهایی گزینه نیرومند برای کسب قدرت سیاسی به شمار نمی رفتند، رفته رفته جذب گروه روبه رشد طالبان شدند. نیروهای پراکنده «حزب اسلامی» حکمتیار، افراد وابسته به یونس خالص، همراه جنگاوران سه گروه «اتحاد اسلامی» به رهبری عبدالرسول ابوسیف، «محاذ ملی» به فرماندهی احمد گیلانی و «تجات ملی» به سرکردگی صبغت الله مجددی، جملگی در صفوف تازه نفس طالبان گرد آمدند.

(ج) همچنین، رهبران طالبان، با پشتوانه پولهایی سرشار عربستان (و آمریکا؟! ) موفق شدند در میان فرماندهان ارشد طرفدار ربانی رخنه کنند و

○ به تعبیری می توان گفت طالبان محصول جریانی گسترده، هدایت شده و دراز مدت هستند که یک سر آن به سیاست مهار دو گانه آمریکا و محاصره همه جانبه ایران پیوند دارد و سر دیگر آن به منافع استراتژیک و اقتصادی برخی از کشورهای منطقه بویژه پاکستان بسته است.

پاکستانی چاپ شده که منابع افغان واقعی بودن آنها را تکذیب کرده‌اند. هنگامی که ملاعمر را از نزدیک می‌بینید متوجه می‌شوید که او نه از لحاظ چهره و نه از حیث شکل بدن هیچ شباهتی به این عکس‌ها ندارد. ملاعمر مانند بسیاری دیگر از مردم افغانستان در مدارس دینی این کشور درس خوانده است. شرکت در مبارزه علیه ارتش شوروی باعث شد که او یک سال پیش از پایان دوره عالی و اخذ لقب «ملا» از تحصیل باز بماند. پس از خروج ارتش شوروی و پایان یافتن دوره جهاد در افغانستان ملاعمر به عنوان مفتی و مدرس علوم دینی در مسجد «سرکالی» قندهار به سلك روحانیت بازگشت و پس از مدتی به صورت افتخاری لقب ملا به او داده شد. ملا محمد عمر رهبر طالبان، قندهار را مرکز طالبان قرار داده و این شهر را به پایتخت سیاسی افغانستان تبدیل کرده است. امور حکومتی و تصمیم‌گیری‌های عمده مملکتی در قندهار انجام می‌شود. مسؤولان طالبان علت انتخاب این شهر را به عنوان پایتخت سیاسی افغانستان این موضوع می‌دانند که این شهر پایتخت نخستین خلافت اسلامی در افغانستان بوده است. همچنین گفته می‌شود که ملا محمد عمر به زندگی در این شهر به شدت عادت دارد. حتی در زمان جنگ با شوروی نیز این شهر را ترک نکرده است. زندگی دور از قندهار برای ملاعمر دشوار است. درست ۴۸ ساعت پیش از حمله ارتش آمریکا و انگلیس به افغانستان، رهبر طالبان مثل همیشه در مسجد سرکالی شهر قندهار که در همسایگی دفتر سازمان ملل متحد قرار دارد نماز جمعه را امامت کرد. این بار هم مثل همیشه از او با عنوان امیر المؤمنین یاد کردند. این لقب را جنبش تحت رهبری و علمای طرفدارش به وی داده‌اند. ملاعمر در خطبه‌های نماز جمعه از جهاد و اهمیت دفاع از عقیده سخن گفت. چنان حرف می‌زد که به نظر می‌رسید تا چند روز دیگر به کام مرگ فرو خواهد رفت ولی کوچکترین ذره‌ای از ترس یا نگرانی در چهره‌اش دیده نمی‌شد. خطاب به جمعیت نمازگزاران که مسجد و کوچه‌ها و خیابان‌های اطراف آن را پر کرده بودند می‌گفت همچنان در میان آنان خواهد زیست و تا

زمانی که از پا نیفتاده است در همان خانه و دفترش خواهد ماند و به اداره امور خواهد پرداخت. به تازگی نخستین موشک‌های آمریکا به فرودگاه قندهار و مرکز فرماندهی طالبان که در همسایگی فرودگاه قرار دارد اصابت کرده است، اما ملاعمر مثل همیشه از خانه کوچکش که به خانه‌ای قدیمی روستایی شباهت دارد و در مرکز شهر واقع است، خارج می‌شود و به سوی دفتر کارش می‌رود. دفتر کار او همان دفتر کار والی سابق قندهار پیش از تسخیر شهر به دست طالبان است. ملاعمر در دفترش روی کاناپه‌ای که اندازه متوسطی دارد می‌نشیند و در طول و عرض اتاق مدیران و مشاورانش روی زمین نشسته و تکیه به پشتی زده‌اند؛ درست مثل جلساتی که در کشورهای عربی برگزار می‌شود. این افراد همه تحصیلکرده مدارس دینی افغانستان و پاکستان هستند و هر کدام یک لقب ملا به اسمشان افزوده شده است. ملاعمر برای خود مجلسی از ملایان افغان دارد که وی را در کشورداری یاری می‌کنند. اغلب اعضای این مجلس مسن‌تر از او هستند. پس از این که آمریکا خواهان استرداد بن‌لادن شد، ملاعمر این درخواست را با مجلس درمیان گذاشت و مجلس فتوا داد که بن‌لادن در ماندن یا خروج از افغانستان مخیر است.<sup>۲۶</sup>

### عملکرد طالبان

طالبان در سایه ماهیت قبیله‌ای و قومی و ساختار سخت سنتی و واپس‌گرای خود اصولاً و اساساً نمی‌توانستند سطح اندیشه و رویکرد خود را با اندازه متعارف و معقول فرهنگ و تمدن معاصر منطبق سازند. اندیشه طالبانیسم متأثر از سازمان‌های بنیادگرایی چون سپاه صحابه و جمعیت‌العلمای پاکستان از یک سو با هر آنچه امروزه تحت عنوان حقوق بشر و مقررات بین‌المللی شناخته شده است، در تضاد و تباین بود و از سوی دیگر در چارچوب سازوکارهای ملی، مذهبی درون افغانستان و حتی منطقه نیز قادر نبود حتی ظاهری همسو با حکومت‌ها و دولت‌های نیمه مدرن بگیرد. یکی از دلایل پس زده شدن طالبان از سوی محافل اجتماعی و سیاسی دولتی و ملی، به همین سطح نازل اندیشه طالبانی و دور

○ واقعیت این است که دولت آمریکا با وجود مخالفت‌های مستقیم و غیر مستقیم بسیاری از دولتها و حتی برخی از دولتمردان آمریکایی با سیاست‌مهار دوگانه، بویژه از جهت یکسان دیدن ایران و عراق، هنوز پیشبر داین سیاست را در دستور کار خود دارد و تلاش‌های دولت ایران با هدف تنش زدایی نیز نتوانسته است به کمرنگ شدن آن بینجامد، بیشتر به این علت که منافع اسرائیل سخت بر سیاست خارجی ایالات متحده در خاورمیانه سایه افکنده است.

○ از يك دیدگاه، بنیادگرایی و طالبانیسم رami توان يك واکنش سخت فرهنگی - سیاسی در برابر «جهانی شدن» دانست؛ واکنشی که انسانها و بویژه جوانان خشمگین در جوامع استعمارزده نسبت به فرسایش هویت و امنیتشان از خود نشان می دهند.

بودن آن از روابط و مناسبات عادی و تعریف شده انسانی مربوط می گردد. گروه طالبان از نخستین روز مطرح شدن بر خلاف روند جاری تاریخ - آن هم با سرعتی سرسام آور - حرکت کرد و در نهایت نیز علی رغم بهره گیری از حمایت های پیدا و پنهان سیاسی - اقتصادی آمریکا، عربستان، پاکستان، امارات - سه کشور اخیر تنها کشورهای به رسمیت شناسنده طالبان بودند - ناگزیر از سوی همین کشورها نیز پس زده شد. اندیشه طالبان متعلق به نسل ها و مکتب های منقرض شده پیش از تاریخ بود و به همین علت نمی توانست در فضاهای موجود دنیای معاصر تنفس کند و از این منظر در هر حرکت و کنشی بی درنگ واکنش های سریع جهان آزاد را برمی انگیزد. همه این رویکردها در يك کفه ترازو قرار می گیرد و در کفه دیگر نوع عملکرد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی طالبان بود که امنیت و ثبات منطقه و جهان را سخت تهدید می کرد.

طالبان از آغاز قدرت یابی نخست زنان را مورد ستم و تحقیر قرار دادند و نه تنها امکان تحصیل و کار در خارج از خانه را از آنان گرفتند، که بیرون آمدن از خانه را بی همسر و محرم جرم شمردند. زنان در بیرون خانه می بایست پوششی خاص و گشاد و کیسه گون داشته باشند و حتی چشمهایشان پشت روبنده توری قرار گیرد. چون از کار زنان جلوگیری به عمل آوردند حق رفتن نزد پزشک مرد نیز به هنگام بیماری از آنان سلب گردید. استفاده از رایو و بویژه تلویزیون و نیز عکسبرداری ممنوع اعلام گردید. اجرا و پخش موسیقی جرم شمرده شد و مردان موظف گشتند به بلندای لوله لامپای فانوس ریش داشته باشند. در خیابانها مأمورانی با يك لوله لامپای فانوس گمارده شدند تا بلندی ریش را اندازه بگیرند و سرپیچی کنندگان از این ضابطه را جریمه نقدی کنند و شلاق بزنند و روانه زندان سازند. اینها بخشی از رفتار طالبان با همگان بوده است. ولی بخش دیگر از رفتار غیر انسانی و تجاوزگرانه آنان مربوط است به کشتارهای جمعی و برخوردهای خشن با مخالفان قومی شان. آنان در طول این مدت در هر یورش به نواحی تاجیک نشین، هزاره نشین، ازبک نشین و دیگر قوم های باشنده

افغانستان، با بی رحمی هر چه تمامتر از زن و مرد، کودک و جوان و پیر را به صورت گروهی قتل عام کرده و در گورهای جمعی به خاک سپرده اند. آنان در موارد بسیار روی صرب ها را در کشتار مردم بوسنی سفید کرده اند. آنان با صراحت اعلام کرده اند که «افغانستان یعنی پشتونستان».<sup>۲۷</sup> به بیان دیگر، اینکه افغانستان فقط سرزمین پشتوزبانان است و با دیگران چون بیگانه و بنده رفتار خواهد شد. آنان در بخش وسیعی از افغانستان دست به کوچاندن اجباری تاجیکان و هزاره ها و ازبک ها زدند تا یکپارچگی آن مناطق را از میان ببرند. در سپتامبر ۱۹۹۸ اعلام شد که بیش از دو هزار تن از جوانان بامیان بوسیله طالبان دستگیر و به نقطه نامعلومی برده شده اند که از زنده یا کشته شدن آنها اطلاعی به دست نیامده است.<sup>۲۸</sup> بر خورد طالبان با مردگان غیر پشتون سخت حیرت انگیز و باور نکردنی بود. در سال ۱۳۷۷ یکی از گریختگان از مزار شریف در شهر دیگری درگذشت. بنا بر وصیت او، بستگانش جنازه را به مزار شریف بردند تا در آن محل که مورد توجه شیعیان است به خاک بسپارند. مأموران پس از شناسایی مرده و دیدن کوتاه بودن ریشش، جسد را نزد حاکم و قاضی شرع بردند. قاضی دستور داد به جرم کوتاه بودن ریش مرده ۵ ضربه شلاق به جسد بزنند و سپس آن را به خاک بسپارند.

باز تاب رفتار وحشیانه طالبان در جهان و تصویری خشن و ضد انسانی که از آنها به دست داده می شد، سبب گردید که طالبان سخت از حضور خبرنگاران خارجی در مناطق تحت نفوذ خود جلوگیری کنند. مناطقی چون هرات، بامیان؛ مزار شریف و ... جزو منطقه های ممنوعه به شمار می رفت.<sup>۲۹</sup>

طالبان به منظور کسب درآمد هر چه بیشتر، بخش وسیعی از کشتزارهای افغانستان را در حالی که فقر و گرسنگی مردم را در تنگنا قرار داده بود، به اجبار زیر کشت تریاک بردند. بنا به گزارشهای سازمان ملل در سال ۱۹۹۶ در مناطق تحت کنترل طالبان بین ۵۵ تا ۵۸ هزار هکتار از زمینها به کشت خشخاش اختصاص داشته است و طالبان در همین سال ۲۲۵۰۰۰ تن تریاک خام تولید کرده اند که می توان از آن ۱۱۰۰۰ تن

هرویین به دست آورد. ۳۰ روزنامه الشرق الاوسط به نقل از منابع سازمان ملل متحد می نویسد که طالبان دو سوم مواد مخدر جهان را تأمین می کنند. بخش مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل متحد اعلام داشت که طالبان به تنهایی ۵۰ درصد هرویین مورد مصرف اروپا و ۸۰ درصد هرویین جهان را تأمین می کنند. در برابر اعتراض سازمان ملل، پاسخ طالبان آن بود که ما باید هزینه های خود را از این راه جبران کنیم ولی به شرط آنکه مورد شناسایی قرار گیریم می کوشیم به نحوی دامنه تولید را محدود کنیم.

سرزمین ایران بهترین و کوتاهترین راه انتقال محصولات مواد مخدر افغانستان به اروپا و سپس آمریکا است. همین، از یک طرف باعث شده است بخش عمده ای از مواد مخدر مورد تقاضای بازار داخلی ایران از افغانستان تأمین شود و به تبع آن بر شمار معتادان کشور افزوده گردد، و از طرف دیگر ضمن ناامن شدن مرزهای شرقی، هزینه سنگینی برای مبارزه با مافیای بین المللی قاچاق مواد مخدر بر بودجه کشور تحمیل شود. ایران با افغانستان تقریباً ۹۴۵ کیلومتر مرز مشترک دارد. روزنامه اکونومیست در همین رابطه نوشت که در سال ۱۹۹۸ دولت ایران برای کنترل و پیشگیری از ورود مواد مخدر از افغانستان در حدود ۵۰۰ میلیون دلار هزینه کرده است و از این پس پیوسته باید بر این رقم بیفزاید. ۳۱

برای انتقال مواد مخدر تولید شده در افغانستان به اروپا و دیگر نقاط جهان، قدرت شیطانی و گسترده مافیای جهانی دست اندر کار بوده و در عمل برای حفظ و تثبیت وضع طالبان تلاش کرده است. در اوایل سال ۱۳۷۷، طالبان به آن بخش از کشاورزان مناطق شمالی که هنوز جسته گریخته در روستاها به سر می بردند، اخطار کردند که باید در آغاز فصل کشت، همه زمین ها را به زیر کشت خشخاش ببرند، و این در حالی بود که مردم آن مناطق از مدتها پیش با مشکل مواد غذایی روبرو بودند. طالبان بر آن بودند که با تبدیل کردن همه یا بخش عمده ای از کشتزارهای افغانستان به مزرعه های تریاک و به اعتباری تثبیت روال اقتصاد تک محصولی در سطح کشور، بویژه در مناطق غیر پشتون نشین، آنها را بیش از پیش زیر

کنترل در آورند تا از یک سو بتوانند نیازهای غذایی خود را در منطقه تأمین کنند و از زیر سلطه طالبان خارج شوند و بدین ترتیب ادامه مقاومت برایشان مشکل تر شود و از سوی دیگر با خرید اجباری محصول تریاک از آنها همه را مجبور به اطاعت از خود سازند. در چنان وضعی کمتر کسی قادر بود از ترس طالبان محصول تریاک خود را خارج از چرخه ای که طالبان برای خرید و جمع آوری و تبدیل و صدور آن برقرار ساخته بودند، به جایی بفرشود و درآمد بیشتری کسب کند. ۳۲

در آخرین ارزیابی های پیش از سقوط طالبان، پس از رویداد ۱۱ سپتامبر یکباره تغییرات گسترده ای در میزان تولید مواد مخدر و عرضه آن در بازارهای جهانی به وجود آمد به گونه ای که اغلب کارشناسان این دوران را به دو بخش زمانی ۱۱ سپتامبر تا حمله به افغانستان، و حمله به افغانستان به بعد تقسیم کردند. بدین ترتیب که از روز وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر تا آغاز عملیات نظامی آمریکا به افغانستان، قاچاقچیان مواد مخدر بهای محصول را در افغانستان سخت کاهش دادند و انبارهای خود را به سرعت تخلیه و به پاکستان منتقل کردند. در مقابل، بی درنگ با آغاز عملیات نظامی آمریکا بهای مواد مخدر در سطح جهان نیز به شدت افزایش یافت. براساس تخمین کارشناسان، مواد مخدر موجود در انبارهای داخل افغانستان، معادل ۳۰۰۰ تن هرویین است. این در حالی است که از هر ۱۰ کیلوگرم تریاک یک کیلوگرم مرفین و از هر کیلوگرم مرفین ۱۰۰ گرم هرویین به دست می آید. این یعنی وجود ۳۰ هزار تن تریاک در افغانستان. مقدار فوق به گفته پروفیسور حمید قدس رییس هیأت بین المللی کنترل مواد مخدر، مصرف بیست سال یک کشور ۶۰ میلیونی در اروپا را تأمین می کند. ۳۳

پایبند نبودن طالبان به حقوق بشر و قوانین و مقررات بین المللی بارها از سوی این گروه در قالب عملیات خشن، جنایتکارانه و تروریستی نشان داده شد. طالبان در ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ به محض تسخیر کابل، دکتر نجیب الله رییس جمهور میانه رو و اسبق افغانستان را که ناگزیر به دفتر سازمان ملل متحد پناهنده شده بود،

○ طالبان در سایه ماهیت قبیله ای و قومی و ساخت سنتی و واپسگرای خود، اصولاً و اساساً نمی توانستند اندیشه و رویکرد خود را با معیارهای متعارف و معقول فرهنگ و تمدن معاصر منطبق سازند یا حتی ظاهری همسوبا حکومتها و دولتهای نیمه مدرن به خود بگیرند.



اعدام کردند. توضیح قتل عام هزاره‌ها، تاجیک‌ها، مزاریان و مردم بامیان در این مجال مجمل نمی‌گنجد. طالبان بی‌توجه به مناسبات دیپلماتیک و با زیر پا گذاشتن و لگدکوب کردن ابتدایی‌ترین اصول اخلاق سیاسی، چند دیپلمات و خبرنگار ایرانی را در مزار شریف به قتل رساندند. جنایات تروریستی طالبان فقط سه روز پیش از وقوع فاجعه ۱۱ سپتامبر، با ترور احمدشاه مسعود تکمیل گردید.

### ترور احمدشاه مسعود

در شرایطی که پس از استقرار همه‌جانبه طالبان در افغانستان، تمام رهبران گروه‌های جهادی در این سو و آن سوی جهان منفعیل شده با مانند گلبدین حکمتیار در گوشه‌ای آرمیده بودند، تنها احمدشاه مسعود بود که با حضور جدی در خاک افغانستان، یک قدم از نبرد با متحجران و متجاوزان به حقوق مردم افغانستان عقب‌نشینی نمی‌کرد. از قول حمزه کمالی رییس بنیاد فرهنگ تاجیکستان نقل شده است که احمدشاه مسعود همواره می‌گفته است: اگر به اندازه کلاهم خاک افغانستان زیر نفوادم باشد، از وطن و مردم دفاع خواهم کرد.

بی‌هیچ تردید می‌توان گفت که احمدشاه مسعود در صورت سقوط طالبان، نیرومندترین و مقبول‌ترین گزینه در چشم گروه‌های مختلف جهادی محسوب می‌شد. آیا طالبان که از سر نوشت محتوم و مرگبار خود آگاهی داشتند به دستور ارباب و همان کسانی که به قدرت رسیدنشان سنگ تمام گذاشتند، عملیات ترور و از سر راه برداشتن احمد شاه مسعود را طراچی و برنامهریزی کردند تا در غیاب یک رهبر توانمند تاجیک باز هم رهبری قدرت سیاسی در اختیار پشتون‌ها قرار گیرد؟ برای پاسخ دادن به این پرسش باید کمی وسواس به خرج داد و اندکی تأمل کرد.

احمد شاه مسعود سومین پسر از شش پسر «دگروال دوست محمدخان» - یکی از افسران ارتش افغانستان - در تابستان ۱۳۳۲ ه. ش. در روستای جنگک ولسوالی پنجشیر ولایت پروان در یک خانواده تاجیک تحصیلکرده و مرقه به دنیا

آمد. مسعود در سال ۱۳۵۲ وارد دانشگاه «پوهنجی پولی تخنیک» شد و تا سال ۱۳۵۴ که تحت تعقیب پلیس داودخان قرار گرفت ادامه تحصیل داد. همزمان با ورود به دانشکده و تحصیل در رشته مهندسی مکانیک به عضویت نهضت اسلامی افغانستان درآمد و پس از سازماندهی قیام ناکام در پنجشیر - در برابر دولت وقت - به پاکستان رفت. در سال ۱۳۵۷ که کودتای روسی در افغانستان به وقوع پیوست، مسعود رهبری شماری از مجاهدین را به عهده گرفت و در سال ۱۳۵۸ به دره پنجشیر رفت و چند هسته پارتیزانی را سازماندهی کرد. گفته می‌شود در افغانستان برای پنهان شدن و هدایت عملیات چریکی هیچ جا بهتر از پنجشیر نیست؛ منطقه‌ای در سایه کوه‌های بلند هندوکش؛ دره‌ای به درازای ۱۰۰ کیلومتر. مسعود از این مکان مناسب نیروهایش را که حدود ۳۰۰۰ نفر بودند فرماندهی و هدایت می‌کرد. به محض آنکه نیروهای شوروی برای فتح دره نزدیک می‌شدند مجاهدین مسیر آنان را مین‌گذاری می‌کردند و خود سنگر می‌گرفتند. پس از محاصره دشمن، تا آخرین فشنگ خود شلیک می‌کردند، سپس با سرعت به مخفی‌گاه‌های خود بازمی‌گشتند. نیروهای ارتش شوروی ۹ تلاش نافرجام برای تسخیر دره پنجشیر انجام دادند. در سال ۱۳۶۱ در پی شکست کامل تهاجم گسترده ارتش شوروی سابق در پنجشیر، نام احمدشاه مسعود بعنوان فرماندهی بزرگ در جهان مشهور شد. وی در سال ۱۳۷۱ بعنوان قهرمان ملی و نخستین فاتح کابل وارد پایتخت افغانستان شد. پس از سقوط دولت ربّانی و فرار رهبران گروه‌های جهادی، احمدشاه مسعود بار دیگر در دره پنجشیر سنگر گرفت و به مبارزه با نیروهای مزدور بیگانه ادامه داد و به رتق و فتق امور مردم منطقه پرداخت و کوشید جبهه ائتلاف شمال در برابر طالبان را تجدید سازمان کند. با همه این تلاش‌ها، احمدشاه مسعود گاه نومیدانه بر این باور می‌شد که مجاهدان جنگ را باخته‌اند. طالبان توانسته بودند در ۵ سال نه تنها ارتباط و اتحاد او را با دیگر رهبران افغان به شیوه‌های گوناگون از جمله تنظیم این رهبران از بین ببرند، بلکه قلمرو

○ طالبان از نخستین روز مطرح شدن، بر خلاف روند جاری تاریخ - آنها هم با سرعتی سرسام‌آور - حرکت کردند و سرانجام نیز با وجود بهره‌گیری از حمایت‌های پیدا و پنهان سیاسی-اقتصادی آمریکا، عربستان، پاکستان و امارات، ناگزیر از سوی همین کشورها پس زده شدند.

فرماندهی مسعود نیز در گذر زمان تنگ تر و محدودتر شده بود. منطقه زیر فرماندهی مسعود در آخرین روزهای زندگی او در شمال شرقی افغانستان چنان تنگ شده بود که فقط به تاجیکستان راه داشت. احمدشاه مسعود سرانجام در ساعت ۱۲/۳۰ دقیقه ۱۱ سنبله (۱۷ شهریور - ۸ سپتامبر) سال ۱۳۸۰ در منطقه خواجه بهاء الدین ولایت تخار در حال مصاحبه با دو تروریست عرب - در کسوت خبرنگار - بر اثر یک انفجار انتحاری سخت زخمی شد و ۶ روز بعد، در حالی که همه نگاه‌ها به گرد و غبار برج‌های دوگانه منهتن خیره شده بود، درگذشت. از احمدشاه مسعود ۵ فرزند دختر، یک پسر، سه هزار جلد کتاب و آرزوی تأسیس «دانشگاه بیرونی» باقی مانده است!

## آمریکا و طالبان؛ از دوستی تا دشمنی

پذیرفتن این موضوع که سه کشور هم‌پیمان آمریکا - عربستان، پاکستان و امارات - بی‌هماهنگی و کسب اجازه از ایالات متحده اقدام به تولید، تقویت و گسیل طالبان به افغانستان کرده باشند، استبعاد منطقی دارد. دولت ایالات متحده در افغانستان منافع اقتصادی و سیاسی فراوانی دارد که چشم‌پوشی از این کشور را در عمل غیرممکن می‌سازد. پیش از به قدرت رسیدن طالبان، ایالات متحده به دلایل متعدد از مجاهدان افغانی حمایت مالی، نظامی و سیاسی می‌کرد. آمریکا مشتاق بود از راه تقویت نیروهای مجاهدان و بی‌حضور مستقیم، به چند هدف مشخص دست یابد: الف) پس از سقوط محمد رضا شاه و محمد ظاهر شاه، افزایش نفوذ آمریکا در منطقه و پر کردن خلأ این دو قدرت ضروری بود؛ ب) جلوگیری از نفوذ اندیشه‌های انقلابی ایران در افغانستان و بهره‌برداری جمهوری اسلامی از دستاوردهای دوران موسوم به «جهاد مقدس»؛ پ) بیرون رفتن خفت بار شوروی از افغانستان می‌توانست مبرهمی بر زخم‌های شکست فزاینده آمریکا در ویتنام باشد. این سه هدف برای آمریکا جنبه و ظرفیت

کوتاه مدت و مقطعی داشت. ایالات متحده واری بازی افغانستان، اهداف استراتژیک بسیار مهمی را دنبال می‌کرد. دسترسی به انرژی ارزان، مهار کردن ناسیونالیسم عربی، کنترل ایدئولوژی اسلام سیاسی ایران، و حفظ امنیت اسرائیل رؤس این استراتژی بود. اما همه ماجرا در این چهار مؤلفه خلاصه نمی‌شد. به گونه تفصیلی تر می‌توان دو محور استراتژیک برای تبیین نقش فعال آمریکا در افغانستان ترسیم کرد:

۱- انرژی - ذخایر سرشار نفت و گاز در آسیای مرکزی، چیزی نیست که ایالات متحده بتواند به سادگی از کنار آن بگذرد. در این منطقه ثروتی در حدود ۹۰ میلیارد بشکه نفت یا تقریباً دو تریلیون دلار با احتساب هر بشکه ۲۰ دلار نهفته است. ایالات متحده فقط ۲۲ میلیارد بشکه ذخایر نفتی دارد. با توجه به حضور آمریکا در پاکستان، چنانچه افغانستان نیز در قالب متحدی وفادار گوش به فرمان آمریکا باشد، عبور خطوط انتقال نفت و گاز آسیای مرکزی به اقیانوس از مسیری جز ایران می‌تواند از یک سو فزونخواهی ترکیه را تقلیل دهد، از سوی دیگر بر ایران و روسیه فشار وارد آورد. آمریکا سخت بر آن است که این استراتژی را از طریق ساخت خط لوله نفت و گاز از ترکمنستان تا شهر بندری گواتر پاکستان دنبال کند. ترکمنستان چهارمین ذخایر بزرگ گاز جهان یعنی ۲۱ میلیارد متر مکعب گاز را در اختیار دارد. تأسیس این خط لوله - که نیازمند هزینه‌ای بالغ بر دو میلیارد دلار است - پای آمریکا را مستقیم به منبع سوخت‌های فسیلی آسیای مرکزی و دریای خزر باز می‌کند. سرمایه‌گذاری شرکت آمریکایی شورون (Chevron) و شرکت دلتای عربستان در این منطقه در راستای همین استراتژی تعریف می‌شود. توفیق این استراتژی بویژه پس از جذب لتونی، استونی، لیتوانی، گرجستان و آذربایجان به پیمان‌های غربی، به آمریکا کمک خواهد کرد تا چنگال خود را بر زندگی اقتصادی و سیاسی روسیه - که درصد بازتولید قدرت گذشته است - فرو کند.

۲- مهار کردن چین - پس از استراتژی نخست که در نهایت به کنترل روسیه خواهد انجامید، آمریکا چشم طمع دوم خود را به سوی

○ اندیشه طالبان متعلق به نسلها و مکتبهای منقرض شده بود و به همین علت نمی‌توانست در فضای دنیای معاصر تنفس کند. از سوی دیگر، عملکرد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی طالبان، امنیت و ثبات منطقه و جهان را سخت تهدید می‌کرد.

○ طالبان در هر یورش به نواحی تاجیک نشین، هزاره نشین، ازبک نشین و... بایی رحمی تمام زن و مرد، کودک و جوان و پیر را قتل عام می کردند و در گورهای جمعی به خاک می سپردند. آنان در موارد بسیار، روی صرب هارادر کشتار مردم بوسنی سفید کردند.

قدرت رو به گسترش چین باز کرده است. فراموش نکنیم که نو محافظه کاران آمریکایی از جمله ساموئل هانتینگتون بارها در مورد اتحاد دو تمدن کنفوسیوسی و اسلامی به دولت آمریکا هشدار داده اند و یاد آور شده اند که اگر این اتحاد از حمایت تمدن ارتدکسی روسیه نیز برخوردار شود، آن گاه در فرضیه جنگ تمدن ها، بازنده اصلی آمریکا خواهد بود. افغانستان یکی از حساس ترین دروازه های ورود به آسیب پذیر ترین منطقه چین را در اختیار دارد. ایالات متحده با حضور در افغانستان به دنبال مصادره کلید این دروازه است. منطقه اویغور یا سین کیانگ با مساحتی معادل ایران، تقریباً ۱۵ میلیون مسلمان و ترک تبار را در خود جای داده است. چنانچه آمریکا بتواند دیده بان های خود را در افغانستان بر دروازه های این منطقه مستقر سازد، آنگاه به سادگی موفق خواهد شد از راه های گوناگون چینی ها را زیر فشار بگذارد. علم کردن موضوع استقلال سین کیانگ پس از اجرای این سناریو، چندان دشوار نخواهد بود تا چینی ها باج مورد نظر را به حساب ایالات متحده واریز کنند.

از زمانی که مشخص شد دولت ربانی همسو با سیاست های رقبای آمریکا - ایران، هند و روسیه - حرکت و عمل می کند، ایالات متحده و هم پیمانانش که سرمایه گذاری های خود در جریان «جهاد مقدس» را بر باد رفته می دیدند، عزمشان را برای جایگزین ساختن قدرت دیگری که حافظ منافع ایشان باشد، جزم کردند. نخستین ریشه های طالبان بر پایه این استراتژی شکل گرفت. به همین منظور آمریکا و دوستانش وارد مرحله تازه ای در تغییر روند قدرت سیاسی در افغانستان شدند و چون گلبدین حکمتیار نتوانست مهره کار آمدی برای اجرای این سیاست باشد، تجهیز و تقویت مهره دیگری به نام ملا محمد عمر و گروه طالبان در دستور کار قرار گرفت. در اکتبر ۱۹۹۴ جان سی مونجو سفیر ایالات متحده همراه همتای پاکستانی اش بی اجازه دولت ربانی وارد افغانستان شدند و از قندهار مرکز فرماندهی طالبان بازدید کردند. در ۲ نوامبر ۱۹۹۵ روزنامه اردو زبان «پاکستان» از قول رابین رافائل معاون وقت وزارت خارجه آمریکا نوشت: «از آنجا که

گروه طالبان میانه رو است و علیه بنیادگرایی عمل می کند، آمریکا از این گروه حمایت می کند.» رافائل که مسئولیت امور آسیای جنوبی در وزارت خارجه ایالات متحده را به عهده داشت در یک اظهار نظر دیگر گفت: «با وجود سوءظن بین المللی نسبت به طالبان، این جریان باید به عنوان یک جنبش بومی که قدرت پایداری را به نمایش گذاشته اند به رسمیت شناخته شوند.»<sup>۳۴</sup>

همچنین، سید محمود خیر خواه سفیر وقت افغانستان در تهران طی مصاحبه ای در فروردین ۱۳۷۴ - در خصوص نحوه حمایت آمریکا از گروه طالبان - گفت: «ما فهرست هایی به دست آورده ایم که مشخصات فنی تمامی «استینگر» های آمریکایی موجود در افغانستان، مکان آنها و اینکه این موشک ها از کجا و در دست چه کسانی و با چه وابستگی حزبی و گروهی هستند، نوشته شده است. این فهرست ها از داخل لباس اجساد گروه طالبان یا از داخل خودروهای آنان کشف شده است.» وی افزوده بود: «از داخل لباس

کشته شدگان گروه طالبان مقدار معتناهی دلار آمریکا که در اختیار هر عضو بوده، به دست آمده است. میزان پول موجود در لباس کشته شدگان یا اسرا برابر بوده است و این دقیقاً نشان می دهد که آنان منابع نیرومند خارجی داشته و نسبت به خرج کردن پولها نیز تشکیلاتی عمل می کرده اند.»<sup>۳۵</sup> با این همه، آمریکاییان، که همواره هراس خود را از امواج دموکراسی خواهی در جهان رو به توسعه نشان داده اند<sup>۳۶</sup>، برای آن که دموکراتیک مآبی و نقاب حمایت از حقوق بشر را حفظ کنند، هیچ گاه دولت طالبان را به رسمیت نشناختند. جنایات ضد انسانی و نقض بی پروا و مکرر حقوق بشر در ابعاد گسترده از سوی سربازان طالبان چنان آشکار بود که مادلین آلبرایت، وزیر خارجه دولت کلینتون، در پاسخ اینکه چرا آمریکا، علی رغم حمایت های پنهانی، دولت طالبان را به رسمیت نمی شناسد گفت: «علت مخالفت ما با طالبان روشن است: به دلیل عملکرد منفی آنها در رابطه با حقوق بشر؛ رفتار اهانت آمیز و شرم آور آنها نسبت به زنان و کودکان و بی احترامی آنها نسبت به شأن انسان.»<sup>۳۷</sup>

به این امر گواهی می‌دهد. تو اکنون میان خانواده و قوم و قبیله خودت هستی و ما خاکی را که تو روی آن قدم می‌زنی متبرک می‌دانیم.»<sup>۳۹</sup>

آیا تداوم یا قطع حیات طالبان به وجود اسامه بن لادن گره خورده بود؟ رویدادهای آینده افغانستان پاسخ این پرسش را به تفصیل خواهد داد.

### اسامه بن لادن: قهرمان یا ضد قهرمان؟

بن لادن همان کسی است که در جریان مبارزات مجاهدان با ارتش شوروی (سابق) از سوی آمریکاییان، لقب «قهرمان» دریافت کرد. اسامه بن محمد بن عواد بن لادن در سال ۱۹۵۷ از مادری سوری و پدری یمنی در منطقه حضر موت یمن متولد شد. او هفتمین فرزند خانواده‌ای بود که بعدها تعداد فرزندانش به پنجاه تن رسید. اسامه در هفده سالگی با دختری سوری از خویشاوندان مادری‌اش ازدواج کرد و تمام دوران تحصیل خود را در شهر جدّه سپری نمود و در سن ۲۴ سالگی از دانشگاه ملک عبدالعزیز در رشته مدیریت دولتی فارغ‌التحصیل شد. اینکه گفته می‌شود اسامه در آمریکا تحصیل کرده، روایتی بی‌اساس است. وی در طول زندگی‌اش جز به کشورهای جزیره‌العرب، سوریه، پاکستان، افغانستان و سودان و مصر به کشور دیگری سفر نکرده است. پدر بن لادن هر سال در موسم حج در خانه‌اش میزبان صدها تن از علما و روحانیون برجسته کشورهای اسلامی بود که برای ادای فریضه حج به حجاز می‌رفتند. این رسم که پس از مرگ محمد بن لادن هم ادامه یافت برای اسامه جوان امکان آشنایی با شخصیت‌ها و جریان‌های سیاسی اسلامگرا در گوشه و کنار جهان را فراهم آورد. عبدالله عزام - که بعدها نقش مهمی در افغانستان بازی کرد - و محمد عتوب نویسنده و متفکر مشهور اخوان المسلمین بیش از همه اسامه را تحت تأثیر قرار دادند. در سایه این نوع ارتباطات، اسامه بن لادن درست دو هفته پس از ورود ارتش شوروی به افغانستان سفر پنهانی یک ماهه‌ای به کمک جماعت اسلامی پاکستان به افغانستان کرد و پس از بازگشت جریانی را برای

رفتارهای متناقض آمریکا در برخورد با دولت طالبان، چندان دوام نیاورد و با ورود اسامه بن لادن به این کشور ورق‌های بازی برگشت. پس از یک رشته رویدادهای تروریستی در نیروبی و آرژانتین و به دست آمدن سرنخ‌هایی از دخالت عوامل و عناصر سرسپرده به بن لادن و در پی اخراج این شاهزاده بلند بالای سعودی تبار از کشور خود و استقرار تمام و کمال وی در افغانستان و حمایت بی‌چون و چرای رهبران طالبان از بن لادن، مناسبات آمریکا و طالبان وارد دور تازه‌ای از مناقشات خصمانه شد. واشنگتن مصرانه از طالبان می‌خواست که تروریستی چون اسامه بن لادن را کف بسته در اختیار سازمان‌های امنیتی آمریکا قرار دهند یا دستکم او را در افغانستان به زنجیر بکشند، اما طالبان بی‌اعتنا به درخواست حامیان بزرگ مالی و نظامی خود، برای آنان شاخ و شانه می‌کشیدند و نشان می‌دادند که بنیادگرایی کلاسیک در مناسبات و روابط بین‌المللی تا چه اندازه ایدئولوژیک عمل می‌کند. بدین سان ملا محمد عمر در پاسخ پیام آمریکا مبنی بر استرداد بن لادن به آن کشور در تاریخ ۱۳۷۷/۵/۲۹ آشکارا تأکید کرد: «آمریکا دشمن اسلام است و اسامه بن لادن پناهنده مسلمان است که امارت اسلامی نمی‌تواند آن را تحویل کفر دهد ولو اینکه تمام دنیا در مقابلش صف آرایی کند.»<sup>۳۸</sup> این موضع ملا محمد عمر تا آخرین لحظه سقوط طالبان نیز کماکان و بدون کمترین عقب‌نشینی به قوت خود باقی ماند و در نهایت نیز حکومت طالبان را بر باد داد. به عبارت دیگر، می‌توان شمارش معکوس سقوط طالبان را از لحظه ورود بن لادن به افغانستان و موضع‌گیری شدید ملا محمد عمر در برابر آمریکا به حساب آورد. پیوندهای نزدیک ایدئولوژیک سران طالبان و اسامه بن لادن تا آنجا حیرت‌انگیز، تنگاتنگ، برادرانه و توأم با شیفتگی بود که یکی از فرماندهان ارشد طالبان به هنگام ورود اسامه بن لادن به افغانستان، خطاب به وی چنین گفت: «ای شیخ! سرزمین ما، سرزمین افغانها نیست. بلکه سرزمین الله است. و جهاد ما نیز، جهاد افغان نبوده، بلکه جهاد مسلمانان است. شهدای تو در هر ناحیه افغانستان حضور دارند و قبرهای آنان

○ طالبان با صراحت اعلام می‌کردند: «افغانستان یعنی پشتونستان»؛ به بیان دیگر، افغانستان سرزمین پشتونستان است و بادیگران چون بیگانه و برده رفتار خواهد شد. آنان در بخش‌های پهناوری از افغانستان دست به کوچاندن تاجیکها، هزاره‌ها و ازبکها زدند تا یکپارچگی مناطق محل سکونتشان را از میان ببرند.

○ در حالی که فقرو  
گر سنگی در افغانستان پیداد  
می کرد، طالبان با زور  
بخش‌های پهناوری از  
کشتزارهای افغانستان را  
زیر کشت خشخاش برده  
بودند. به گزارش بخش  
مبارزه با مواد مخدر در  
سازمان ملل متحد، طالبان  
پنجاه درصد هرویین مورد  
مصرف در اروپا و  
هشتاد درصد هرویین در  
سطح جهان را تأمین  
می کرده‌اند.

کمک به مجاهدان افغان به راه انداخت. در سال ۱۹۸۲ بن لادن تصمیم به اقامت در خاک افغانستان گرفت و وسایل و تجهیزات راهسازی و ساختمان‌سازی زیادی به آن کشور برد. در سال ۱۹۸۴ جمع کوچکی از اعراب اهل عربستان دور او گرد آمدند و بن لادن تصمیم گرفت برای جذب مسلمانان خارج از افغانستان به صفوف مجاهدان سرمایه‌گذاری کند. بدین‌سان، «بیت الانصار» را در پيشاور پاکستان تأسیس کرد. همزمان با او استادش عبدالله عزام نیز مکتب «الخدمات الکفاح» را در همان شهر تشکیل داد و این دو سازمان در کنار هم، دست به فعالیت تبلیغاتی گسترده‌ای به منظور جذب مسلمانان گوشه و کنار جهان به صفوف مجاهدین زدند. تا سال ۱۹۸۶، بیت الانصار افراد زیادی را جذب کرد و به صفوف مجاهدین افغانی فرستاد. در این سال بن لادن به فعالیت‌های خود دامنه تازه‌ای بخشید و با ایجاد شش پایگاه نظامی مستقل مجاهدان خارجی را آموزش داد، مجهز کرد و به افغانستان فرستاد. نخستین عملیات نیروهای تحت فرمان بن لادن بر ضد ارتش شوروی، جنگ جاجی در استان پکتیا بود. «القاعده» از همان زمان شکل گرفت. در سال ۱۹۸۹ و در پی اخراج نیروهای ارتش شوروی (سابق) از افغانستان، بن لادن به عربستان رفت. در مدت کوتاه اقامت بن لادن در عربستان، میان وی و ملک فهد بر سر نحوه مقابله با رژیم عراق و موضع‌گیری در برابر آمریکا اختلافاتی رخ داد. بن لادن که پیش از حمله صدام به کویت، در مورد وقوع این عملیات هشدار داده بود از سران عربستان خواست به جای یاری جستن از آمریکا، از جهادگران زیر فرمان وی برای خنثی‌سازی حمله صدام استفاده کنند. پذیرفته نشدن این پیشنهاد و حضور تمام عیار نیروهای آمریکا در خلیج فارس و عربستان، به نارضایتی بن لادن و محدود شدن فعالیت‌های وی از سوی مقامات سعودی انجامید تا آنجا که وی در شهر جده محصور شد و چندین بار مورد بازجویی مقامات امنیتی عربستان قرار گرفت. بن لادن، سرانجام در آوریل سال ۱۹۹۱ به کمک برادرش - که با امیراحمد وزیر کشور عربستان روابط نزدیکی

داشت - از آن کشور خارج شد و به افغانستان برگشت. گفته شده است که بن لادن به هنگام حضور در عربستان دست‌اندر کار ساماندهی برخی نیروهای زیرزمینی به سود جناح‌های خاص و مخالف ملک فهد بوده است. در زمان جنگ‌های داخلی میان نیروهای جهادی در افغانستان، بن لادن از ورود به این کشمکش خودداری کرد و پس از نافرجامی در ایجاد اتحاد میان مجاهدان، در اواخر سال ۱۹۹۱ با هواپیمای جت شخصی‌اش به سودان رفت. علت جذب شدن بن لادن به سودان جریان اسلامگرایی بود که در این کشور برای برقراری حکومت اسلامی به راه افتاده بود. فعالیت‌های عمرانی بن لادن و برادران و دوستان سرمایه‌دار سعودی‌اش در سودان چشمگیر بوده است. در سال ۱۹۹۵ دولت عربستان تابعیت سعودی بن لادن را گرفت و دولت سودان زیر فشار سعودی‌ها عذر وی را خواست. در سال ۱۹۹۶ بن لادن در جلال‌آباد افغانستان مستقر شد. پس از لغو تابعیت بن لادن، مبارزه آشکار وی با حکومت عربستان ابتدا با صدور يك بيانيه شديداللحن آغاز شد. انفجار يك خودرو در بهار ۱۹۹۵ در شهر ریاض، اولین عملیات مسلحانه در مخالفت با حضور آمریکایی‌ها در عربستان بود. مدت کوتاهی پس از انفجار در مجتمع مسکونی آمریکایی خبر در نزدیکی ظهران عربستان، بن لادن در اقدامی کم‌سابقه حکم جهاد با آمریکا را داد. در سال ۱۹۹۶، شهر جلال‌آباد - که بن لادن در آن پناه گرفته بود - زیر تسلط یونس خالص از فرماندهان مجاهدین بود. اما حضور بن لادن سبب شد که این فرمانده به گروه طالبان بپیوندد و جلال‌آباد نیز به تصرف نیروهای ملا محمد عمر در آید. از آن زمان همکاری تنگاتنگ بن لادن و طالبان آغاز شد و در پی ناکام ماندن چندین مورد سوءقصد - که از سوی دستگاه امنیتی عربستان هدایت می‌شد - بن لادن به قندهار رفت و رسماً به نیروهایش دستور داد به صفوف طالبان بپیوندند. در آوریل ۱۹۹۸، بن لادن با تلویزیون A.B.C آمریکا مصاحبه کرد و دو هفته بعد در يك کنفرانس مطبوعاتی در شهر خوست اعلام نمود که به زودی حملاتی به آمریکا انجام خواهد

گرفت. چند هفته بعد سفارتخانه‌های آمریکا در نایروبی و دارالسلام منفجر شد. شکی نیست که طالبان بخش عمده‌ای از موفقیت خود را مرهون بن‌لادن هستند. وی افزون بر کمک‌های مالی و نظامی، فنون کشورداری را نیز به مقامات طالبان آموخت. گرچه منبع اصلی تغذیه مالی القاعده به ثروت‌های سرشار بن‌لادن بازمی‌گردد اما گفته می‌شود که بسیاری از سرمایه‌داران مسلمان از کشورهای مختلف جهان مبالغ هنگفتی به طرق مختلف به این شبکه تزریق کرده‌اند. سرمایه‌گذاری‌های بن‌لادن در زمینه مدیریت املاک و مستغلات، حمل‌ونقل دریایی، اجاره هواپیما، خدمات، مقاطعه کاری و تجارت است. پیشتر سرمایه‌گذاری‌های تجاری او نیز در کشورهای سومالی، سوئیس و لوکزامبورگ صورت گرفته است. سرمایه‌گذاری‌های اروپایی او را وکلای سوئیسی‌اش انجام می‌دهند. بن‌لادن دارای یک شرکت ساختمانی به نام الهجره است که بزرگراه ۱۲۰۰ کیلومتری خارطوم به پورت سودان و فرودگاه جدید سودان را ساخته است. وی یک شرکت صادرات و واردات به نام وادی العقیق، یک شرکت سرمایه‌گذاری به نام طبا و یک بانک اسلامی به نام الشّمال دارد که سرمایه آن به پنجاه میلیون دلار بالغ می‌شود و در سودان مستقر است.<sup>۴۰</sup>

## دوستان و دستان بن‌لادن

محافل سیاسی، از شیخ عمر عبدالرحمن روحانی نابینا و دکتر امین الزّواهری پزشک تکنوکرات و سیاستمدار مصری بعنوان دوستان چپ و راست و نزدیکترین دوستان اسامه بن‌لادن یاد می‌کنند. شیخ عبدالرحمن در حال حاضر به جرم توطئه‌چینی با گروهی از پیروانش برای انهدام مرکز تجارت جهانی، پل‌ها و تونل‌های نیویورک در سال ۱۹۹۳، به حبس ابد محکوم شده و در زندان به سر می‌برد. شیخ عمر عبدالرحمن دانش‌آموخته‌الاهر و دارای دکترای علوم قرآنی است. محبوبیت وی نزد بن‌لادن و الزّواهری تا حدّی است که این دو سوگند خورده‌اند اگر شیخ در زندان بمیرد، انتقام سختی از آمریکاییان

خواهند گرفت. الزّواهری، جراح ۵۰ ساله، بیش از بن‌لادن در زمینه علوم سیاسی و اسلامی تجربه دارد تا آنجا که گفته می‌شود وی مغز متفکر و ایدئولوگ اصلی القاعده است و جانشین بن‌لادن به شمار می‌رود. الزّواهری نخستین بار در سال ۱۹۶۶ در ۱۵ سالگی به جرم عضویت در گروه اخوان المسلمین - قدیمی‌ترین گروه رادیکال اسلامی مصر - دستگیر شد و در خلال دهه ۱۹۷۰ ضمن حفظ ارتباط خود با سازمان‌های اسلامگرا رهبر گروه جهاد مصر شد. این گروه با مشارکت سازمان جماعت اسلامی در سال ۱۹۸۱ انور سادات رئیس جمهوری مصر را ترور کرد. الزّواهری بار دیگر بازداشت شد و در سال ۱۹۸۴ پس از آزادی از زندان مصر را ترک کرد و برای کارهای پزشکی به افغانستان رفت. الزّواهری در دهه ۱۹۹۰ پس از چند سال اقامت در فرانسه، سوئیس و دانمارک، رهبری شاخه نظامی گروه جهاد اسلامی مصر را به عهده گرفت و با عزیمت بن‌لادن به افغانستان، به وی پیوست. این دو در سال ۱۹۹۸ جبهه جهانی جهاد اسلامی با یهودیان و جنگجویان صلیبی را تشکیل دادند. گروه جهاد اسلامی به فرماندهی الزّواهری مدعی است که تسلیحات شیمیایی و بیولوژیک در اختیار دارد و مترصد است از آنها برضد آمریکا و اسرائیل استفاده کند.<sup>۴۱</sup>

## القاعده

شبکه القاعده براساس اندیشه‌ها، تمهیدات و امکانات مالی و نظامی بن‌لادن و الزّواهری به‌طور رسمی در سال ۱۹۹۸ به وجود آمد. این تشکیلات به لحاظ نظری و ایدئولوژیک سازمانی چند ویژگی دارد:

الف. گروه‌ها و افراد عضو تشکیلات، آشکارا عناصر سیاسی اسلامگرا هستند؛

ب. همه این افراد اهل سنت و سخت متعصب هستند؛

پ. قرائت آنان از اسلام سخت سنتی، کلیشه‌ای، بسته و متحجرانه است؛

ت. مهم‌ترین ویژگی این قرائت همان بنیادگرایی و اسپرگرایانه است؛

ث. اعضای القاعده به خط‌مشی مسلحانه در

○ از دید مافیای بین‌المللی قاچاق مواد مخدر، ایران بهترین و کوتاه‌ترین راه انتقال این مواد از افغانستان به اروپا و سپس آمریکا است. بر پایه برخی گزارشها، دولت ایران تنها در سال ۱۹۹۸ برای جلوگیری از ورود مواد مخدر از افغانستان در حدود ۵۰۰ میلیون دلار هزینه کرده است؛ رقمی که در سالهای بعد پیوسته افزایش یافته است.

تاکتیک و استراتژی معتقدند؛

ج. عناصر القاعده آمریکا و اسرائیل را در شمار کفار بلاد کفر و شهروندان این دو کشور را مستحق نابودی کامل می‌دانند؛

چ. به عقیده ایشان غالب دولت‌های حاکم بر کشورهای عربی و سرزمین‌های مسلمان‌نشین، فاسد و وابسته به آمریکا و اسرائیل هستند و مبارزه با آنان جهاد مقدس است؛

ح. الگوی حکومتی مورد نظر القاعده، شیوه سیاسی به سبک خلافت اموی و عباسی است.

بسیاری از عوامل شبکه القاعده از مناطق و کشورهای چپ‌سوی چون مصر، اردن، سودان، سومالی، چین، الجزایر، مراکش، پاکستان، میندانائو (فیلیپین)، کنیا، تانزانیا، اتیوپی، عربستان، کشمیر، یمن، سین کیانگ (چین)، مالزی، تونس، کویت، برمه، بوسنی، بحرین، داغستان، کوزوو، اوگاندا و... گرد آمده‌اند و جز افغانستان در کشورها و

مناطق خود نیز فعال هستند. القاعده از یک مجلس مشورتی مرکب از چهار بخش نظامی، مالی، رسانه‌ای، حقوقی - مذهبی شکل گرفته است. چنان‌که گفته شد، دامنه فعالیت اعضای القاعده از افغانستان تا کشورهای مختلف اسلامی گسترش یافته است. ریچارد انگل تحلیلگر مجله جینز دیفنس درباره فعالیت دو تن از هواداران القاعده می‌نویسد: «ابراهیم، ۳۸ ساله، روی بام خانه‌ای در یکی از محلات فقیرنشین قاهره اولین دیدارش با اسامه بن لادن را به یاد می‌آورد. سال ۱۹۸۳ ابراهیم رهبری جماعت اسلامی - یکی از دو سازمان مبارز اسلام‌گرای مستقر در جنوب مصر - را به عهده داشت. وی می‌گوید: من یکی از فرماندهان جماعت اسلامی در جنوب مصر در اسیوت بودم. ابراهیم چند ماه در یکی از اردوگاه‌های چریکی بن لادن در سودان نحوه استفاده از کلاشینکوف را آموخته بود. پس از تکمیل آموزش، زمان ملاقات با استادش بن لادن فرارسید. وی به همراه گروهی از فعالان اسلام‌گرا، که اکثرشان دانشجوی بودند - به ریاض سفر کرد. ابراهیم می‌گوید: ما در سفر حج با اسامه بن لادن دیدار کردیم. وی می‌خواست که در همه جای جهان جنبش‌های اسلامی به جریان بیفتند. هنگامی که ابراهیم و سایر دانشجویان

عربستان سعودی را ترک کردند، بن لادن یک کیسه پول مصری به وی داد. اسامه می‌خواست یک اردوگاه در تپه‌های مجاور اسیوت دایر کند. ولی در همان موقع ابراهیم تسلیم پلیس مصر شد. به اعتراف راعد حجازی، شیوه‌های ارتباطات بن لادن با سلول‌های نظامی محلی طی سالها گسترش یافته و پیشرفته‌تر شده است. حجازی ۳۲ ساله، راننده سابق تاکسی در شهر بوستون، به جرم کشیدن نقشه انفجار یک هتل ۴۰۰ اتاقه پر از مسافر در اردن و دو اقامتگاه گردشگران مسیحی در مرز فلسطین در شب هزاره جدید، محاکمه و به اعدام محکوم شده است. دادستان امان می‌گوید که گروه حجازی هماهنگ با القاعده کار می‌کرده است و او و سایر اعضای گروهش به این ارتباط اعتراف کرده‌اند. اما وکیل مدافع حجازی معتقد است که این اعترافات زیر شکنجه گرفته شده است. راعد حجازی متولد سن خوزه کالیفرنیا همواره بین آمریکا، عربستان و اردن در سفر بود. وی در سال ۱۹۸۶ برای تحصیل در رشته مدیریت بازرگانی در دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در ساکرامنتو ثبت نام کرد. راعد علاوه بر فراگرفتن کار با خمپاره و اسلحه سبک در افغانستان، با افرادی پیمان برادری بست که بعداً به کمک آنان گروه مبارز خودش را در اردن تشکیل داد. حجازی به دلیل تبخّر در استفاده از خمپاره، از سوی هم‌زمانش به ابواحمد خمپاره‌انداز مشهور شده بود. پس از عقب‌نشینی ناگزیر ارتش شوروی از افغانستان راعد و بسیاری دیگر از مجاهدین با این تلقی که می‌توان هر ابرقدرتی را شکست داد به کشورهای خود برگشتند و دامنه جهادشان را از کوهستان‌های افغانستان به وطنشان گسترش دادند. «۴۲ بدین سان، بنیادگرایی اسلامی از افغانستان به همه کشورهای اسلامی و حتی اروپایی گسترش یافت. تخمین زده می‌شود که در حدود ۵ هزار عربستانی، ۳ هزار یمنی، ۲۸۰۰ الجزایری، ۲ هزار مصری، ۴۰۰ تونسی، ۳۵۰ عراقی، ۲۰۰ لیبیایی و دهها نفر اردنی در افغانستان در برابر ارتش شوروی همدوش مجاهدین می‌جنگیده‌اند. از میان این افراد نزدیک به هزار و پانصد نفر به الجزایر رفتند و گروه‌های بنیادگرای رادیکال را که در یک جنگ داخلی ۹

○ برپایه برآورد کارشناسان، پیش از آغاز عملیات نظامی آمریکادر افغانستان، مواد مخدر موجود در انبارهای داخل افغانستان، معادل ۳۰۰۰ تن هروین بوده است. به گفته رئیس هیأت بین‌المللی کنترل کننده مواد مخدر، این مقدار از مواد، مصرف یک کشور ۶۰ میلیونی در اروپا برای ۲۰ سال تأمین می‌کند.

ساله با دولت درگیر هستند، تشکیل دادند. جمعی نیز به مصر بازگشتند و اعضای اصلی جماعت اسلامی و جهاد اسلامی شدند. به گفته مقامات آمریکایی حدود دویست نفر از مجاهدین در منطقه نیویورک و نیوجرسی اقامت گزیدند و برخی از آنان در مسجد نیوجرسی به موعظه‌های عمر عبدالرحمن (دوست بن لادن) گوش می‌دادند. بعضی از اعراب افغانی (افغان‌العرب‌ها) به سوی شرق آسیا رفتند و در گروه عبدالرسول ابوسیاف در منطقه مینداناو فیلیپین سازماندهی شدند. گروهی نیز در تاجیکستان به مخالفان روس‌ها و دولت امامعلی رحمانف پیوستند. بخش دیگری از این مجاهدین در دیگر درگیریهای مسلمانان و به گونه مشخص در جنگ‌های بوسنی و چچن شرکت کردند. به نظر می‌رسد افغانستان طالبان و بن لادن مسئولیت خطیر همایش بنیادگرایان جهان را به عهده گرفته بود؛ همایشی که طی آن افراد مختلف با ملیت‌های گوناگون به افغانستان سرازیر می‌شدند و پس از گذراندن دوره‌های نظامی به سرزمین‌های خود بازمی‌گشتند. افغانستان در دهه پایانی هزاره دوم، بنیادگرا صادر می‌کرد، آنها از نوع دست اول و سخت آشتی‌ناپذیر و اصولگرا. به ادعای دادستان اردن، راعد حجازی - که پیشتر درباره اش سخن گفتیم - یکی از اردنی‌های بازگشته از افغانستان بود که می‌خواستند در وطنشان به نبرد ادامه دهند. وی در سال ۱۹۹۶ با حیدر ابوهشار از هم‌زمانش در افغانستان - که فلسطینی تبار بود - دیدار کرد. ابوهشار از دیرباز دشمن حکومت اردن بود. در همین دیدار در یک اردوگاه پناهندگان فلسطینی در سوریه، نقشه حمله‌ای گسترده به خارجیان در اردن کشیده شد. پس از طرح این برنامه، راعد حجازی به آمریکا بازگشت و در شرکت تاکسیرانی بوستون مشغول کار شد. به گفته دادستان اردن، وی از درآمد این شغل برای ارسال ۱۳ هزار دلار به گروه خود استفاده کرد. گروه حجازی نیز در اردن با فروش اوراق جعلی، پول گردآوری می‌کرد. بازرسان فدرال آمریکا، اکنون در حال تحقیق درباره رابطه احتمالی حجازی با دو تن از مظنونان هواپیماربایی ۱۱ سپتامبر در بوستون به نام‌های احمدالغمدی و

ستام اسوقامی هستند. در صورت اثبات این ادعا، ارتباط محکمی بین این حملات و بن لادن برقرار خواهد شد. به ادعای مقامات قضایی اردن، گروه راعد حجازی در سال ۱۹۹۸ با شبکه القاعده تماس گرفته و درخواست آموزش در زمینه مواد منفجره کرده است. به کمک یکی از عوامل کلیدی القاعده، به نام ابوزبیده، حجازی و سه نفر دیگر از راه ترکیه به یکی از اردوگاه‌های آموزشی افغانستان رفتند و کار با مواد منفجره و بمب‌های کنترل شونده را آموختند. ابوزبیده، یکی از مردانی است که پس از رویدادهای نیویورک و واشنگتن، در فهرست افراد تحت تعقیب F.B.I قرار گرفت. اعتقاد بر این است که او بعنوان وزیر خارجه القاعده با گروه‌های مبارز در سراسر جهان ارتباط برقرار می‌کرده است. چنین فرایندهایی که در نقاط مختلف جهان جریان دارد و از سوی القاعده سازماندهی شده است شبکه‌ای از گروه‌های مبارز محلی را زیر فرماندهی واحد بن لادن به وجود آورده است، که به سادگی نمی‌توان ارتباطات ایشان را کشف کرد. همین ساختار گسترده است که انهدام شبکه القاعده را برای سازمان‌های امنیتی و پلیسی دشوار می‌سازد.<sup>۲۳</sup>

### آمریکا در برابر القاعده

عملیات تروریستی برضد شهروندان آمریکایی، و مکان‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی این کشور به سالها پیش از شکل‌گیری القاعده بازمی‌گردد. بخشی از این عملیات تروریستی به واکنش‌های هیجانی آن دسته از سربازان و افسران بازگشته از جنگ ویتنام مربوط می‌شود و بخش دیگر بازتاب بر خوردهای نژادپرستانه، طبقاتی و برتری طلبی‌های آمریکا در کشورهای گوناگون است. در ۶ مارس ۱۹۷۰، بمبی بوسیله افراطی‌های ضد جنگ در دانشگاه ویکانسنین منفجر شد و یک محقق از پای درآمد. در ۲۷ ژانویه ۱۹۷۲، انفجار بمبی در دفتر سرمایه‌داری به نام «شوروک» در نیویورک، یک کشته و ۹ زخمی بر جای گذاشت. در ۲۹ دسامبر ۱۹۷۵، بمبی در محل نگهداری امانات در ترمینال شرکت هوایی «تی. دبلیو. ای» آمریکا در فرودگاه

○ در حالی که پس از سلطه طالبان بر افغانستان، رهبران گروه‌های جهادی، منفعل و سرخورده در این سوو آن سوی جهان پراکنده شده یا مانند گلبدین حکمتیار در گوشه‌ای آر می‌ده بودند، احمدشاه مسعود یک گام از نبرد با متحجران و متجاوزان به حقوق مردم افغانستان عقب نشینی نکرد. از او نقل شده است که: اگر به اندازه کلاهم خاک افغانستان زیر نفوذم باشد، از وطن و مردم دفاع خواهم کرد.



○ ذخایر سرشار نفت و گاز در آسیای مرکزی چیزی نیست که ایالات متحده به سادگی از کنار آن بگذرد. آمریکاسخت بر آن است که با کشیدن خطوط لوله نفت و گاز از ترکمنستان تا بندر گواتر در پاکستان، گذشته از دستیابی مستقیم به منابع انرژی در آسیای مرکزی و دریای خزر و زیر فشار گذاشتن ایران، چنگالهای خود را بر زندگی اقتصادی و سیاسی روسیه فرو کند. این استراتژی، با جذب جمهوریهایی بالکان، گرجستان و آذربایجان به پیمانهای غربی تکمیل می شود.

لاگاریا در نیویورک منفجر شد و ۱۱ تن کشته و ۷۵ تن زخمی برجای گذاشت. در ۲۴ ژانویه ۱۹۷۵ بمبی در مشروب فروشی فرانس در منتهن نیویورک منفجر شد و چهار تن به قتل رسیدند. در ۷ نوامبر ۱۹۸۳، بمبی در برابر مجلس سنای آمریکا در واشنگتن منفجر شد و سوراخی در دیوار آن ایجاد کرد. در اکتبر همان سال یک کامیون حاوی مقدار زیادی مواد منفجره با مقّر تفنگداران دریایی آمریکا در بیروت برخورد کرد و تلفات عظیمی به جای گذارد. در سپتامبر ۱۹۸۴ عملیات انفجار انتحاری در یکی از ساختمانهای وابسته به سفارت آمریکا در بیروت به قتل گروهی از آمریکاییان انجامید. در نوامبر ۱۹۸۴ یک بمب در سفارت آمریکا در بوگوتا (کلمبیا) منفجر شد و به تخریب ساختمان ۱۱۰ طبقه ای انجامید. در ژوئیه ۱۹۹۳ بمبی در سفارت آمریکا در پرو توسط گروه بادر ماینهوف منفجر شد. این گروه در مارس ۱۹۸۳ نیز یک نارنجک به سوی سفارت آمریکا در بلگراد پرتاب کرده بود. در ژانویه ۱۹۹۳ یک راکت کوچک در یمن به سوی سفارت آمریکا شلیک شد. در فوریه ۱۹۹۵ یک بمب پانصد گرمی در کنار سفارت آمریکا در پرو منفجر شد. در همان سال، با انفجار ۲/۵ تن مواد منفجره در نزدیکی پایگاه هوایی آمریکایی ملک عبدالعزیز در منطقه خُبر در نزدیکی ظهران عربستان، ۲۳ تن از نظامیان آمریکایی کشته شدند. در همین سال انفجار مهیب یک بمب در پارک مرکزی شهر آتلانتا - مرکز ایالت جورجیا - که محل بازی های المپیک بود، ۴ کشته و ۲۰۰ تن مجروح به جای گذاشت و چهار ماه پس از این واقعه، در یک سلسله انفجار بمب در مرکز تجاری راکفلر - که در ساختمان ۳۳ طبقه تایم واریز رخ داد، یکی از اصلی ترین مراکز گردشگری نیویورک تخریب شد. ابتدا بمبی در رستوران طبقه دوم ساختمان منفجر و دقایقی بعد بمب دیگری در طبقه سی و دوم ساختمان منفجر شد. در ۱۹ آوریل ۱۹۹۵، انفجار بمب در ساختمان فدرال آمریکا در جنوب شهر اوکلاهوما منجر به کشته شدن ۱۶۸ تن گردید. عامل این انفجار به نام «تیموتی مکوی» به اعدام با تزریق سم محکوم شد. در سال ۱۹۹۶

بمبی در پایگاه نظامی داربی آمریکا در ایتالیا منفجر شد. شش ماه بعد انفجار مهیبی در یکی از بزرگترین کارخانه های تولید تجهیزات سرما - گرمایی و تهویه مطبوع به نام اینترنشنال یورک در ایالت پنسیلوانیای آمریکا رخ داد. در ۱۹۹۷ همزمان چند سفارتخانه آمریکا در کشورهای کنیا، تانزانیا، اوگاندا و سودان بوسیله بمب مورد تعرض قرار گرفت. در اوت ۱۹۹۸ انفجار یک خودروی حاوی بمب در مقابل ساختمان سفارت آمریکا در دارالسلام تعداد زیادی را به قتل رساند. در همان سال، انفجار یک بمب در ساختمان تجاری وال استریت نیویورک - که قلب بازار سهام جهان بود - ۶ کشته و یک هزار تن مجروح برجای گذارد.

### جنگ با سایه ها

می توان گفت که همه این عملیات تروریستی در مجموع نیز به اندازه بخش ناچیزی از رویداد مهیب، غیر منتظره و بی سابقه صبح روز یازده سپتامبر در منتهن نیویورک و واشنگتن انعکاس نداشته و آثار تخریبی در حوزه های گوناگون اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی برجای نگذاشته است. در واقع چندان بیجا نخواهد بود اگر مدعی شویم که یازده سپتامبر نقطه اوج و حداکثر ظرفیت و قابلیت های عملیاتی و تشکیلاتی تروریسمی بود که از سالها پیش بر ضد منافع آمریکا آغاز شد، با دو انفجار در کنیا و آرژانتین سرعت گرفت و در برج های دوگانه سازمان تجارت جهانی به قله خود رسید.

آمریکا در این ماجرا از یک سو اعتبار امنیتی و هژمونی سیاسی خود را در معرض خطر می دید و از سوی دیگر از موضع ابرقدرتی تحقیر شده، بیم داشت که سلسله وقایع مشابهی در آینده، ثبات و امنیت این کشور را دچار چنان بحرانی نماید که دیگر جمع کردن آن آسان نباشد. با اینکه مدارکی مستند در خصوص عوامل اصلی فاجعه ۱۱ سپتامبر وجود نداشت، اما از نظر سازمان های اطلاعاتی و امنیتی آمریکا، فقط تشکیلات القاعده قادر بود دست به چنین عملیات سنگین و سرسام آوری بزند و این شخص بن لادن بود که می توانست یک تنه همه حیثیت آمریکا را به

چالش بکشد و در میدانی نابرابر دشمن را به چاه وحشتی بیندازد که در طول تاریخ سیصدساله‌اش نظیر آن را ندیده بود.

فردبارنز - دبیر تحریریه هفته‌نامه ویکلی استاندارد - در پشت جلد کتابی از یوسف بودانسکی چنین نوشته است: «آمریکاییان باید بدانند چطور شد که برای نخستین بار در تاریخ يك انسان (بن‌لادن) به يك دولت اعلام جنگ کرد و نخستین مردی که در برابر تنها ابرقدرت جهان ایستاد کیست؟» کتاب بودانسکی تحت عنوان Bin Ladan: The man who Declared war on America منتشر شده است. بودانسکی در این کتاب اطلاعات در هم و مخدوشی از زندگی و اندیشه بن‌لادن ارائه می‌کند و یادآور می‌شود: «بن‌لادن کسی است که بیل کلینتون وی را بزرگترین و برجسته‌ترین سازمان‌دهنده و سرمایه‌گذار تروریسم بین‌المللی در دنیای امروز معرفی می‌کند. این مرد همراه با چهار زن و پانزده فرزندش در غار کوچکی در شرق افغانستان زندگی می‌کند و آشپزخانه این چهار زن فاقد آب لوله‌کشی است. نویسنده در راهیابی به جزئیاتی از زندگی بن‌لادن به جایی نمی‌رسد و ناگزیر به گمانه‌زنی و ثبت شایعات عمومی می‌پردازد. او یادآور می‌شود که بن‌لادن دارای تحصیلات عالی در آمریکاست و آنچه اهمیت دارد این است که چرا يك مهندس فتوای جهاد می‌دهد؟»<sup>۴۴</sup> پیشتر گفتیم که بن‌لادن نه به آمریکا سفر کرده و نه دارای تحصیلات مهندسی است؛ اگر چه وی به علت شرکت فعال در کارهای ساختمانی و جاده‌سازی - که از پدر و برادرانش آموخته - اطلاعاتی در زمینه امور مربوط به مهندسی ساختمان دارد. در فیلم معروف «جلال آباد» نکته‌ای از زبان بن‌لادن شنیده شد که مؤید این امر است: حدس زدم گرمای ناشی از بنزین هواپیماها تمام هیكل برج‌ها را فرو بریزد (فرض ما بر این است که نوار ویدئویی جلال آباد ساختگی نباشد!). بودانسکی که از فهم ریشه‌های ایدئولوژیک بنیادگرایی عاجز است و نمی‌تواند - یا نمی‌خواهد - جنایات امپریالیسم آمریکا و همپیمان صهیونیستش در خاورمیانه را بفهمد، می‌پرسد: «چگونه شد مردی که زمانی برج و

مجتمع مسکونی می‌ساخت نقشه انهدام بزرگترین بناهای دست‌ساز بشری را می‌کشد؟ چه عواملی سبب شد تا مردی که مستقیماً از آمریکا سلاح دریافت می‌کرد و با کمک و آموزش سازمان اطلاعاتی آمریکا در افغانستان پایگاه نظامی راه می‌انداخت اکنون به دشمن شماره يك آمریکا تبدیل شده است.»<sup>۴۵</sup> در پاسخ بودانسکی به اجمال می‌گوییم - و می‌گیریم - که پس از جنگ خلیج فارس و اخراج عراق از کویت، آمریکاییان که مرکز فرماندهی خود را در عربستان مستقر کرده بودند، هرگز قلمرو آن کشور را ترک نکردند. بن‌لادن پیش از اشغال کویت در نامه‌ای به پادشاه عربستان ضمن هشدار در مورد خطر صدام حسین، پیشنهاد کرده بود برای جلوگیری از تعرضات رژیم بعث عراق يك نیروی بومی عرب متشکل از جنگاوران زیرفرمان وی ایجاد گردد و در صورت تحرک صدام به مقابله با وی برخیزد. بن‌لادن از اینکه شیوخ سعودی به پیشنهاد وی توجهی نشان ندادند و به جای استفاده از جهادگران عرب، خیل لشکریان آمریکایی و انگلیسی را به منطقه فراخواندند، بسیار آزرده خاطر شد. این کدورت بویژه زمانی افزایش یافت که آمریکا در عربستان جا خوش کرد و به بهانه ااهی مواجهه با دولت‌های طرفدار تروریسم، اقدام به ایجاد پایگاه‌های نظامی در خاک مسلمانان نمود. در واقع همین رویکرد آمریکا سبب شد که اسامه بن‌لادن به بهانه دفاع از سرزمین مقدس و پاکسازی نیروهای کافر از خاک عربی، مبارزه خود با آمریکا، عربستان و دیگر دولت‌های نزدیک به غرب را آغاز کند. نوام چامسکی معتقد است: «اینکه آیا بن‌لادن شخصاً با CIA ارتباط مستقیم داشته است، روشن نیست لکن این موضوع حائز اهمیت خاصی نیست. جای تعجب نیست که CIA ترجیح می‌داده متعصب‌ترین و خشن‌ترین مبارزان را بسیج کند. نتیجه نهایی طبق نظر خبرنگار روزنامه تایمز لندن، سیمون جنکینز، این بود: از بین بردن يك رژیم میانه‌رو و روی کار آوردن يك رژیم فنانیک متشکل از گروه‌هایی که بی‌مهابا از جانب آمریکاییان حمایت مالی می‌شدند. . . . به عقیده چامسکی جنگ افغان‌ها با روسیه، که از آن متنفر بودند، نبوده، بلکه بر ضد

○ افغانستان یکی از حساس‌ترین دروازه‌های ورود به آسیب پذیرترین مناطق چین را در اختیار دارد و ایالات متحده با حضور در افغانستان به دنبال مصادره کلید این دروازه است. منطقه اوغور یاسین کیانگ با مساحتی معادل ایران، تقریباً ۱۵ میلیون مسلمان را در خود جای داده است.

○ آمریکاییان برای آنکه دموکراتیک مآبی ادعایی و نقاب حمایت از حقوق بشر را حفظ کنند، دولت طالبان را به رسمیت نشناختند. جنایات ضد انسانی و نقض بی پروا و مکرر حقوق بشر در ابعاد گسترده از سوی طالبان چنان آشکار بود که مادلین آلبرایت وزیر خارجه دولت کلینتون، با وجود حمایت‌های پنهانی آمریکاز طالبان، اظهار داشت: علت مخالفت ما با طالبان، عملکرد منفی آنها در رابطه با حقوق بشر، رفتار اهانت آمیز و شرم آورشان نسبت به زنان و کودکان و بی احترامی آنها به شأن انسان است.

اشغالگری روسیه و جنایات نسبت به مسلمانان بوده است. . . . در سال ۱۹۹۰ که ایالات متحده اقدام به ایجاد پایگاه‌های دائمی در عربستان کرد، بن لادن و افغان‌های او به مخالفت با آمریکا برخاستند. از نظر بن لادن این اقدام همانند اشغال خاک افغانستان توسط روس‌ها بود، با این تفاوت که به خاطر جایگاه ویژه عربستان بعنوان متولی زیارتگاه‌های مقدس، اهمیتی به مراتب بیشتر داشت. ۴۶

می‌توان با احتیاط احتمال داد که بن لادن با بمب‌گذاری سال ۱۹۹۳ در مرکز تجارت جهانی و عملیات کنیا و تانزانیا مرتبط بوده است. چنین گمانه‌زنی‌هایی باعث شد که در ۱۹۹۶، CIA یک واحد ویژه بن لادن تأسیس کند.

در اوت ۱۹۹۸ بیلب کلینتون در پاسخ به همین تعرضات - انفجار در سفارتخانه‌های آمریکا در کنیا و تانزانیا - دستور حمله موشکی به پایگاه‌های احتمالی بن لادن در افغانستان را صادر کرد. به نوشته باب وودوارد و توماس ا. ریکس (نویسندگان واشنگتن پست)، در آن زمان مشاوران امنیتی کلینتون در پنتاگون سه راه حل مشخص برای حمله به بن لادن در برابر رییس جمهور قرار دادند:

الف. حمله شبانه با هلی کوپتر و استفاده از گروه‌های کوچک عملیات ویژه ارتش آمریکا؛  
ب. بمباران گسترده شهر قندهار (محل زندگی بن لادن و ملا محمد عمر)؛  
ج. حمله گسترده با موشک به اردوگاه‌های بن لادن در شرق افغانستان.

شواهد عینی نشان می‌دهد که کلینتون راه سوم را برگزید و بدین سان در ۲۰ اوت ۱۹۹۸، ۶۶ فروند موشک کروز تاماهاوک بر سر اردوگاه‌های آموزشی بن لادن در افغانستان فرود آمد. بر اساس گزارش منابع امنیتی آمریکا قرار بود بن لادن در همایش بنیادگرایان - با شرکت حدود صد نفر از رهبران این گروه‌ها - حاضر شود. موشک‌های کروز آمریکایی از ناوگان نیروی دریایی ایالات متحده مستقر در دریای سرخ شلیک شد. پیش از آغاز حمله، ژوزف رالستون رییس ستاد مشترک آمریکا با مقامات پاکستان و فرماندهان ISI دیدار کرد و از سوء تفاهماتی که ممکن بود در اثر این حمله غافلگیر کننده، پاکستانی‌ها را نسبت به حمله

احتمالی هند دست‌خوش واکنش‌های پیش‌بینی‌ناپذیر کند، پرده برداشت. به هر حال ۶۵ موشک کروز به اردوگاه بنیادگرایان در خارج از شهر خوست - شهر مرزی میان پاکستان و افغانستان - اصابت کرد و یک موشک در پاکستان فرود آمد. طبق بعضی از گزارش‌ها در این حملات سنگین گروهی از افراد القاعده کشته شدند، اما ظاهراً تیر آمریکاییان به مرکز هدف (بن لادن) اصابت نکرده بود. گزارش‌های نیمه موثق دیگر حکایت از آن می‌کند که بن لادن ده ساعت پیش از اصابت موشک‌ها از اردوگاه بیرون رفته بوده است. دو منبع آگاه امنیتی مدعی شده بودند که اگر حمله کمی زودتر آغاز شده بود، بی‌گمان بن لادن به قتل رسیده بود. برخی از مقامات اطلاعاتی آمریکا معتقدند که اخبار حمله فوق از طریق سازمان اطلاعات ارتش پاکستان ISI در اختیار ملا محمد عمر و بن لادن گذاشته شده بوده است.

یک سال بعد (۱۹۹۹)، CIA در جریان عملیاتی فوق سری ۶۰ کماندوی سرویس اطلاعاتی پاکستان را برای ورود به خاک افغانستان و کشتن بن لادن تعلیم داد. این عملیات محرمانه که با توافق نواز شریف - نخست‌وزیر وقت پاکستان - طراحی شده بود با وقوع کودتای نظامی در پاکستان و به قدرت رسیدن ژنرال پرویز مشرف در ۱۲ اکتبر ۱۹۹۹، نافرجام ماند. ناکامی آمریکا در ترور بن لادن - که به شکست بیش از ده‌ها طرح و عملیات منجر شده بود - یکی از مقامات ارشد امنیتی ایالات متحده را به ابزاز نظریه‌ای عجیب، اما واقعی مجاب ساخته است. این مقام آمریکایی معتقد است: عملیات مشترک با پاکستانی‌ها همیشه خطرناک است زیرا طالبان و القاعده در ISI نفوذ دارند. (بیشتر از نزدیکی ملا محمد عمر و رییس ISI به نقل از سفیر پاکستان در تهران سخن گفته‌ایم). نکته وحشتناک و دلهره‌آور در اظهارات آن مقام اطلاعاتی آمریکا این است که: در افغانستان آدمی هیچ وقت نمی‌داند با چه کسی سروکار دارد. انگار همیشه با سایه‌ها طرف است. ۴۷

## از بن تا پنجشیر

عملیات نظامی آمریکا بر ضد طالبان پیش یا پس از حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر طراحی شده باشد، این نکات قابل تأمل است:

الف. از ۱۱ سپتامبر تا برگزاری اجلاس بن و تشکیل دولت موقت و انتقالی افغانستان، با توجه به وقوع آن همه ماجرای بزرگ و کوچک، زمان کوتاهی سپری شده است؛

ب. دولت طالبان که سطحی بسیار فروتر از اندازه فرهنگ و تمدن کنونی جهان داشت، بهر حال و ناگزیر آینده‌ای جز سقوط و اضمحلال فراروی خود نمی‌دید. عملیات نظامی آمریکا فقط فراگرد این سقوط را کمی تسریع کرد؛

پ. در جریان یورش نظامی آمریکا به افغانستان هیچ یک از دولت‌های جهان نه در خفا و نه آشکار حتی به حمایت لفظی از طالبان نپرداختند. با آنکه آمریکا هیچ‌گاه سند محکمی که دلالت بر دخالت القاعده و بن‌لادن در حادثه ۱۱ سپتامبر باشد به مردم جهان ارائه نکرد، اما واقعیت این است که جنایات طالبان و عملکرد ضد حقوق بشری این دولت قرون وسطایی چنان وجدان‌های بیدار جهانیان و افکار عمومی را آزرده بود که کمتر کسی برای این حمله، از آمریکا، مدرک خواست؛

ت. دولت آمریکا که به دنبال توجیه عملیات خود بود، پس از اضمحلال و انهزام صوری طالبان به یک نوار ویدئویی - که ظاهر از مسافر خانه‌ای در جلال‌آباد به دست آمده بود - استناد کرد. انتشار این نوار از سوی مجامع بین‌المللی و نهادها و سازمان‌های بی‌طرف در مناقشه افغانستان چندان استقبال نشد. حتی بعضی در اصالت نوار شک کردند و یکی از خوانندگان گاردین مدعی شد که جایزه اسکار بهترین هنرپیشه مرد می‌باید به بازیگر نقش اسامه بن‌لادن در نوار مورد نظر اهدا شود؛

ث. دولت طالبان بسیار زودتر و سریعتر از آنچه گمان می‌رفت، بساط خود را جمع کرد. همه کسانی که تصور می‌کردند آمریکا و متحدان نظامی‌اش در باتلاق طالبان فرو خواهند رفت و ویتنام دیگری تکرار خواهد شد به تفاوت‌های ماهوی دو رهبر مردمی و ضد مردمی و یک

جنبش اجتماعی در برابر امپریالیسم و جنگ دولتی واپسگرا با ارباب پیشین خود پی بردند. تفاوت جنبش انقلابی هوشی‌مینه با جنبش ضد مردمی ملامحمد عمر، تفاوتی است میان خواسته‌های بحق یک ملت زیر ستم (ویتنام) که در برابر تجاوز امپریالیسم تا پای جان ایستادگی می‌کند و ملت زیر ستم دیگری که با امپریالیسم و نیروهای خودی همراه می‌شود. می‌توان تصور کرد که برای یک برهه کوتاه، منافع ملت افغانستان با اهداف مقطعی آمریکا همسو شده باشد. حد و مرز این اشتراک سقوط طالبان است و بس. پس از آن راه ملت افغانستان با آنچه آمریکا در این کشور جستجو می‌کند، البته متفاوت است.

ج. اجلاس بن با تلاش فراوان تاجیک‌ها به رهبری یونس قانونی و عبدالله، به نتایج تقریباً مثبتی دست یافت. کنار رفتن [ولو موقت] محمداظهر شاه که بسیاری می‌کوشیدند وی را بر صحنه سیاسی افغانستان تحمیل کنند دستاورد اندکی نبود؛ چنان که کسب کرسی‌های مهم در دولت موقت توسط نیروهای اتحاد شمال نیز از ره‌آورد‌های بالنده اجلاس بن به شمار می‌رود. با این حال این موضوع مهم نباید از چشم جبهه ضد طالبان مخفی بماند که آمریکا و پاکستان و عربستان در آینده خواهند کوشید با اعمال نفوذ در لویه جرگه سهم بیشتری به نیروهای طرفدار خود واگذار کنند؛ بویژه آنکه ممکن است لویه جرگه زیر نفوذ سران قبایل پشتون تشکیل شود. در این میان نقش کشورهایی مانند ایران، هند و روسیه در شکل‌بندی آینده قدرت سیاسی افغانستان بسیار مهم است. این سه دولت باید از هم‌اکنون سیاست واحدی در قبال تحولات جاری و آتی افغانستان اتخاذ کنند. نباید تصور کرد که طالبان و القاعده با عملیات نظامی دو ماهه کاملاً منهدم شده‌اند. تجربه سقوط دولت ربانی، به همه ما یادآوری می‌کند که می‌باید فعل و انفعالات در مرزهای جنوبی افغانستان و آنچه را در محافل ارتجاعی پاکستان می‌گذرد با دقت و حساسیت بیشتری زیر نظر بگیریم.



اندک زمانی پس از ظهور طالبان، به اتفاق دوست اندیشمندم دکتر حمید سلطان، برای

○ سرنوشت دولت طالبان که سطحی بسیار فروتر از معیارهای فرهنگی و تمدنی در جهان امروز داشت، نمی‌توانست چیزی جز سقوط و فروپاشی باشد. عملیات نظامی آمریکا فقط فراگرد این سقوط را اندکی شتاب بخشید.

partment of State, Washington, 2 April 1956, No: 177, p: 232.

4. Ram Rahul, **Afghanistan, the USSR and the USA**, (New Dehli: ABC Publishing House, 1991, p:21.

- N.A. Bulganin, "Speeches by N.A. Bulganin at a dinner in Kabul, December 16", 1995 in: **N.S Khrushchev Speeches during sojourn in India, Burma, and Afghanistan**, New Dehli, New Age, Printing Press 1956, p: 175.

به نقل از: عمادی. حفیظ الله، «منارعة مسلحانه در افغانستان و هدف‌های سیاست خارجی آمریکا»، برگردان: رضا دوستدار، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ۱۶۹-۱۷۰.

5. Henry Bradsher, **Afghanistan and the soviet Union**, Durham; Duke University Press 1988, p: 66.

به نقل از: حفیظ الله عمادی؛ پیشین.

6. **The Guardian**, 17 February 1985.

7. Department of state, "Afghanistan: six Years of Soviet occupation", **Special Report** No: 135, December 1985, p: 15.

8. Charles G. Cogan "Partner in time, the CIA and Afghanistan", **world Policy Journal** vol: 2, Summer 1993, p: 76-77.

۹. برهان‌الدین ربانی، پس از سلطنت نه ماهه حبیب‌الله خان در دهه ۱۹۳۰ نخستین رهبر تاجیک بود که می‌خواست افغانستان را با خط‌مشی سیاسی - فرهنگی ایران اداره کند.

۱۰. «شرط روی بازنده در آخرین لحظه»، بی‌نام، همشهری دیپلماتیک، ۶ آذر ۱۳۸۰.

۱۱. نصری مشکینی، قدیر، «استیلا طالبان بر افغانستان»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ۱۳۴-۱۳۳.

۱۲. مجلسی، فریدون، «درباره پشتون»، ایران، ۱۳۸۰/۸/۲۶.

۱۳. امیراحمدی، هوشنگ، «بحران افغانستان و سیاست منطقه‌ای ایران»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ۱۳۴-۱۳۳.

۱۴. شعر از احمد شاملو.

۱۵. «جنازه‌ها حرف نمی‌زنند» (بازخوانی پرونده ظهور و سقوط طالبان از زبان سفیر پاکستان در تهران - جاوید حسن)، حیات نو، ۵/۸۰/۱۰۵.

۱۶. پیشین.

۱۷. میلی، ویلیام، افغانستان، طالبان و سیاست‌های جهانی، چاپ اول، مشهد، ترانه، ۱۳۷۷، صص: ۷۶-۷۷.

نیز درباره حمایت مالی عربستان از طالبان بنگرید به:

شرکت در يك همایش فرهنگی عازم جنوب کشور شدم. در دو هفته‌ای که با آن عزیز در هتلی هم اتاق بودم به عمق رنجی که بر مردم افغانستان رفته است پی بردم. دکتر حمیدسلطان اینک وزیر ترابری دولت حامدکرزای است. بسیار مایلم این مقاله را به او که دل در گرو آبادی و آبادانی افغانستان دارد تقدیم کنم و به خاطر بیابورم که در سفری دیگر در نزدیکی مزارشریف کودکان گرسنه افغانی با چشمان کم‌رمق و بیمار خود، از ما که برایشان دارو و لباس برده بودیم، تمنای نان و آگاهی می‌کردند. آیا می‌توان امیدوار بود که گردهمایی بنیادگرایان متعصب و خشک مغز در افغانستان به پایان رسیده و درهای آینده به روی نان و دانش باز شده است؟

... در دره پنجشیر، «عقابان کوچک»\*

آسمان ابری را با بالهای خود به نام مسعود، هاشور زده‌اند و شیران و پلنگان از اینکه خلقی چند پارچه در رؤیاهای مردی بزرگ، سودای ملت شدن داشته، از سویدای دل گریسته‌اند. برگور ناشناس یکی مجاهد گمنام چکاوکی می‌خواند. باد و بوران چند شکایت‌نامه مردم مظلوم را که برای مسعود نوشته شده، به درختان عربان «باغ بی‌برگی»\*\* می‌زند. مقرر احمدشاه «خسته، لب بسته، نفس بشکسته، در هذیان سرد مه عرق می‌ریزد آهسته...\*\*\*» از دور صدای غمناک چگور جوانی عاشق، راه دره را به مردم پای آبله نشان می‌دهد. و برف پیکرهای خاموش جنگ سالاران را می‌پوشاند....

## پی‌نوشت‌ها

۱. از منظر نو محافظ کاران و شورسین‌های بدبین آمریکایی همچون مک‌ایندر، اسپایک‌من، کی‌سینجر و هانتینگتون، روسیه در هارتلند (قلب زمین) واقع شده است. و در این میان افغانستان بخش مهمی از ایسلند است که سیطره بر آن، راهیابی به مرکز هارتلند را آسان و میسر می‌سازد.

۲. هانتینگتون، ساموئل. پی، «عصر جنگ‌های مسلمین»، برگردان: مجتبی امیری وحید، اطلاعات، ۸۰/۸۰/۲۷.

3. "Memorandum of a Conversation", De-

○ با آنکه آمریکائیانست مدارک محکمی مبنی بر دخالت القاعده و بن لادن در حوادث ۱۱ سپتامبر ارائه کند، جنایات طالبان و عملکرد ضد بشری این دولت قرون وسطایی چنان وجدانهای بیدار و افکار عمومی در جهان را آزرده بود که کمتر کسی برای حمله آمریکا از آن دولت دلیل و مدرک خواست.

○ چنین می‌نماید که در یک برهه کوتاه، منافع ملت افغانستان با اهداف مقطعی آمریکا همسوس شده و حدّ این همسویی سقوط طالبان باشد و بس. پس از آن، بی‌گمان راه و خواسته‌های ملت افغانستان از راه آمریکا و چیزهایی که در افغانستان جستجو می‌کند، جدا و متفاوت خواهد بود.

۳۴. مکنزی، ریچارد، ایالات متّحده و طالبان، برگردان: عبدالغفار محقق، چاپ اول، تهران، ص: ۱۳۹.
۳۵. محی‌الدین نجفی، محمدحسن، «افغانستان: گذشته، حال، آینده»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال پنجم، ش: ۱۳، بهار ۱۳۷۵، صص: ۲۷۷-۲۸۸.
۳۶. قراگوزلو، محمد، «برخورد تمدن‌ها، یا جنگ دولت‌ها»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش: ۱۶۹-۱۷۰.
۳۷. مکنزی، ریچارد، پیشین، ص: ۱۳۸.
۳۸. سجّادی، عبدالقیوم، «طالبان، دین و حکومت»، فصلنامه علوم سیاسی، ش: ۱ تابستان ۷۷، ص: ۲۲۲.
۳۹. احمدی، حمید، «ریشه‌ها، علل ظهور و عوامل رشد طالبان»، پیشین. نیز بنگرید به:
- The Islamic Taliban Movement and the dangers of regional assimilation. **Nida, ul Islam**, N. 18, Apr-May 1977.
۴۰. فرهمند، مهرداد، «فاعده‌ای برای تغییر تاریخ»، همشهری ماه، آبان ۸۰، ص: ۶۲.
۴۱. ایران، ۸۰/۷/۲۶.
۴۲. انگل، ریچارد، «القاعده» (تحلیل مجله دفاعی جینز درباره القاعده)، برگردان: رضا اسدی، ایران، ۸۰/۷/۲۶.
۴۳. پیشین.
44. Bodansky Yossef, **Ben Ladan; The man who Declared war on America**, Prima Publishing, 21 Sep. 2001.
۴۵. یوسف بودانسکی، یهودی و اسرائیلی‌الصل، در دهه ۸۰ مشاور ارشد وزیر خارجه و وزیر دفاع آمریکا بوده است و اکنون مدیریت مؤسسه‌ای وابسته به کنگره آمریکا را در زمینه تحقیق درباره تروریسم و جنگ افزارهای نامتعارف به عهده دارد. وی نه تنها یک کارشناس نظامی شاخص که برجسته‌ترین متخصص در زمینه تروریسم است.
46. W.W.W. Struggle. (22. Sep. 2001).
۴۷. وودوارد، باب و ریکس، توماس. ا، «آمریکا دو سال در یک قدمی بن‌لادن»، برگردان: پریا لطیفی‌خواه، ایران، ۱۳۸۰/۹/۲۷.
- \* فدریکو گارسیالورکا.
- \*\* مهدی اخوان ثالث.
- \*\*\* احمد شاملو.
- امامی، حسام‌الدین، افغانستان و ظهور طالبان، چاپ اول، تهران، شاب، ۱۳۷۸، ص: ۷۶.
- **Newsweek**, 13 October, 1997+13 July, 1998.
- نیز بنگرید به:
- امیری، مهدی، «زمینه‌های ظهور طالبان» (مقاله در قسمت)، اطلاعات، ۱۵ و ۱۶ و ۱۳۸۰/۸/۱۷.
۱۸. «ظهور و سقوط طالبان از زبان سفیر پاکستان»، پیشین. در این باره همچنین بنگرید به:
- پاکزاد، عبدالکریم، «پشتون‌نیم، بنیادگرایی و ترس تاریخی پاکستان»، ایران، ۱۳۸۰/۸/۱۹.
۱۹. امامی، حسام‌الدین، پیشین.
20. **Newsweek**, 13 July, 1998.
۲۱. جمهوری اسلامی، ۷۶/۶/۲۳، به نقل از: امیری، مهدی، پیشین، بخش دوم.
۲۲. نصری مشکینی، قدیر، «استیلای طالبان بر افغانستان»، پیشین.
۲۳. امیر احمدی، هوشنگ، «بحران افغانستان و سیاست منطقه‌ای ایران»، پیشین.
۲۴. احمدی، حمید، «پدیده‌ای به نام افغان‌العرب»، ایران، ۸۰/۸/۱۶.
۲۵. شیوا، وندانا، «جهانی شدن و طالبان‌نیم» برگردان: شروین معظّمی گودرزی، ایران، ۸۰/۸/۳۰.
۲۶. اسماعیل، فراج، «مرگ پایان جنگ نیست» (گزارش خبرنگار نشریه عربی المجله از دیدار با ملا محمد عمر): این گزارش توسط نگارنده تلخیص و ویرایش مجدد شده است، همشهری ماه، آذر ۸۰.
۲۷. ایران، ۷۷/۸/۷.
۲۸. سلام، ۷۷/۷/۷.
۲۹. آریا، ۷۷/۷/۴، به نقل از:
- ورجاوند، پرویز، «افغانستان از حماسه تا فاجعه»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش: ۱۳۴-۱۳۳.
۳۰. احمدی، حمید، «طالبان: ریشه‌ها، علل ظهور و عوامل رشد»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش: ۱۳۱-۱۳۲.
31. **Economist**, 29 June 1998.
۳۲. ورجاوند، پرویز، پیشین.
۳۳. «۳۰ هزار تن تریاک در انبارهای افغانستان»، ایران، ۱۳۸۰/۹/۷.